

تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی*

سجاد آیدنلو

مقدمه:

یکی از پرتکرارترین و درعین حال دشوارترین و پیچیده‌ترین مباحث شاهنامه‌شناختی، موضوع منبع یا منابع فردوسی و شیوه بهره‌گیری وی از آنهاست.^(۱) در این باره از زمان نخستین پژوهش‌های علمی در باب حماسه ملی ایران تا امروز، نظریات بسیار و گوناگونی ارائه شده که مجموع آنها بعضی از زوایای تاریک این بحث را روشن‌تر کرده و در مواردی گاه به نتایج قطعی نیز رسیده است.^(۲) اشاره آشکار و مستند خود فردوسی در دیباچه شاهنامه به منبع کار (خالقی ۱۱/۱-۱۴/۱۰۷-۱۴۵) و نیز چند سند و قرینه بیرونی، این اصل را که مأخذ بنیادین وی شاهنامه ابومنصوری بوده، ثابت کرده است و هرگونه تردید و انکار در این باب، مصدق «هیاهوی بسیار از برای هیچ» خواهد بود. اما نکته مهم و قابل بحث، این پرسش است که آیا این متن منثور، یگانه مأخذ فردوسی در کار نظم شاهنامه بوده یا این که فرزانه توس از منابع دیگر نیز استفاده کرده است؟

* نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، پاییز ۱۳۸۳، ص ۸۵ تا ۱۴۷.

ظاهراً نخستین بار پژوهشگر آلمانی، کورت هاینریش هانزن، در سال ۱۹۵۴م^(۳) قبول استناد شاهنامه فردوسی به منبع / منابعی غیر از شاهنامه ابومنصوری را دشوار دانست و نوشت: «این که آیا وی از مراجع دیگری هم بهره می‌برده است [منظور غیر از شاهنامه ابومنصوری] مطلبی نیست که به صورت قطع و یقین روشن شده باشد ولی به آسانی چنین چیزی را نمی‌توان پذیرفت.» (هانزن ۱۳۷۴، ص ۴) سالها پس از وی، دو شاهنامه‌پژوه ایرانی، فرضیه احتمالی هانزن را با صراحت و تأکید بیشتری مطرح کردند، دکتر محمود امیدسالار نوشته‌اند: «بنده در اینجا صریحاً اظهار می‌دارم که در سرتاسر شاهنامه حکایتی وجود ندارد که از منبع کتبی مشخصی یعنی از شاهنامه ابومنصوری اخذ نشده باشد.» و «علی‌ای» حال بنده بسیار بعید می‌دانم که فردوسی داستانی از منبعی به غیر از شاهنامه ابومنصوری در کتاب خود آورده باشد.» (امیدسالار، ۱۳۸۱، سه کتاب درباره فردوسی و شاهنامه، ص ۱۳۹، هم او ۱۳۸۱، هفت‌خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منبع و شعر فردوسی، ص ۱۹۸) آقای ابوالفضل خطیبی نیز معتقدند: «به احتمال قوی، اساس کار او فقط متن مکتوب شاهنامه ابومنصوری بوده است. (خطیبی، ۱۳۸۱، صص ۵۵ و ۷۳) با این که بیشتر محققان (به‌ویژه شاهنامه‌شناس برجسته دکتر جلال خالقی مطلق) موضوع بهره‌گیری فردوسی از منابع متعدد را پذیرفته‌اند (برای نمونه، رک: برتلس ۱۳۷۴، صص ۲۹۴ و ۲۹۵، تفضلی ۱۳۷۶، ص ۲۷۴، خالقی مطلق ۱۳۷۷، ص ۵۲۵، هم او ۱۳۸۱ تکرار در شاهنامه، ص ۴۷۳، ریاحی ۱۳۷۹ آن هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، صص ۵۷-۶۳، زرین‌کوب ۱۳۷۵ ص ۷۴، هم او ۱۳۸۱، ص ۳۴، کریستن‌سن ۱۳۶۸، ص ۱۷۱، متینی، ۱۳۷۷، ص ۴۱۴، مرتضوی ۱۳۷۲، صص ۹-۱۵، نولدکه

۱۳۷۰، ص ۵۷۰) دکتر جلیل دوستخواه این پرسش مهم را همچنان بی پاسخ می‌داند. (دوستخواه ۱۳۸۰، پشتوانه‌های شاهنامه، خاستگاه دوگانه و دیدگاههای دوگونه، صص ۵۴ و ۵۵) در بخش نخست این مقاله می‌کوشیم تا از جوانب گوناگون به این بحث پردازیم تا شاید پاسخی مستند و مقبول حاصل شود.

از مسلمات تقریباً پذیرفته شده زندگی‌نامه فردوسی این است که وی در سال ۳۲۹ (یا ۳۳۰ هـ. ق) به دنیا آمده و در حدود سال ۳۷۰ هـ. ق نیز نظم رسمی شاهنامه را آغاز کرده است. با رویکرد به این دو نکته، پرسشی که در حوزه موضوع مورد بحث به ذهن می‌رسد، این است که آیا فردوسی در دوران ۴۰ سال پیش از شروع شاهنامه، تجربه‌های شعری و داستان‌سرایی داشته یا اینکه بدون هیچ پیشینه‌ای به استقبال کار سترگ و سنگینی چون نظم حماسه ملی ایران رفته است؟ نخستین قرینه در این باب از متن شاهنامه به دست می‌آید. آنجا که مهربان دوست فردوسی پس از دادن شاهنامه ابومنصوری به شاعر، او را چنین می‌ستاید:

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست

(خالقی ۱۴۳/۴/۱)

این که فردوسی در محل اقامت و نزد دوستان خویش به عنوان سخنوری فصیح و حماسه‌سرا (سخن گفتن پهلوانی) معروف بوده است، نشان می‌دهد که به احتمال بسیار، پیش از دستیابی به منبع اصلی و آغاز رسمی کار، داستان یا داستانهایی از روایات ملی و پهلوانی را به نظم درآورده و شاید نسخه‌هایی از آن نیز در میان یاران و علاقه‌مندان پخش شده بود.^(۴) افزون بر این دلیل متنی که

ممکن است بعضی آن را از نوع گفتارهای شاعرانه در مقدمه و نه حقایق تاریخی و قابل استناد بپندارند، به چند دلیل عقلی نیز می‌توان اشاره کرد؛ از جمله این که فردوسی زاینده و پرورده خاندانی «دهقان» بوده است لذا با توجه به شرایط فرهنگی این‌گونه خانواده‌ها در روزگار فردوسی (مانند گرایش به داستانهای ملی و پهلوانی و نقل و نگهداری آنها) از یک سو و زندگی او در شهری که محیط آن حماسه‌پرور و پذیرای داستانهای باستان بوده است^(۵) از سوی دیگر، بسیار نامحتمل می‌نماید که شاعری با توانایی فردوسی و آن شور و جوش ملی که سپس‌تر در شاهنامه به عالی‌ترین شیوه ممکن رخ نموده است، تا چهل سالگی که معمولاً بهترین زمان تکوین و تکمیل پایه‌های اندیشگی انسان و نمودهای آن در قوالب مختلف است - اثری از هنر و هیجانات خویش را آشکار نکرده و به یکباره آن هم پس از کشته شدن دقیقی در پی اتمام کار او برآمده باشد؛ درحالی که همین مشتاقی و شتاب فردوسی^(۶) برای به دست آوردن منبع و عهده‌داری کاری آن‌چنان دشوار، خود می‌تواند بهترین گواه آمادگی و پختگی مبتنی بر تجربه‌های قبلی او باشد و به گمان بسیار باید با هانری ماسه هم‌داستان شد که: «به هر صورت باید پذیرفت که فردوسی پیش از آغاز به موضوعهای حماسی، حرفه شاعری را آموخته بود.» (ماسه ۱۳۷۵، ص ۶۶) از این روی بسیاری از شاهنامه‌پژوهان بر این باورند که فردوسی، پیش از حدود ۳۷۰ هـ. ق داستانهایی از منابع دیگر حماسی و ملی سروده بوده است (استاریکف ۱۳۴۶، ص ۷۳، تقی‌زاده ۱۳۶۲، ص ۱۰۲، دوستخواه ۱۳۸۰، زمان و زندگی فردوسی و پیوندهای او با هم‌روزگاران، ص ۱۲۳، ریاحی ۱۳۷۲، صص ۴۸ و ۵۲، هم او ۱۳۷۵، صص ۷۹-۸۶، مول ۱۳۶۹، ص ۸۱، نولدکه ۱۳۶۹، ص ۵۶) و در این میان درباره

تعلق داستان بیژن و منیژه به دوران جوانی شاعر، تقریباً به اتفاق نظر رسیده‌اند چنان که دکتر خالقی مطلق، بنا بر دلایلی، نظم این داستان را مربوط به سالهای (۳۵۰ تا ۳۶۰ هـ. ق) و حتی قبل از شاهنامه‌سرایی دقیقی می‌داند (خالقی مطلق ۱۳۸۱، نگاهی به هزار بیت دقیقی، صص ۳۹۳ و ۴۰۰-۴۰۲)^(۷) اما دکتر امیدسالار (همان) و آقای خطیبی (همان) این نظر را نمی‌پذیرند^(۸) و دکتر کتایون مزداپور نیز به سبب همانندی آشکار آفرین کیخسرو از زبان رستم در این داستان، با متن شعرگونه‌ای در جای جای فصل بیست و یکم کتاب پهلوی شایست ناشایست و نیز انطباق برخی از تعبیرات داستان با واژه‌های پهلوی که کاربرد پر بسامدی در متون پارسی دری کهن ندارد، منبع بیژن و منیژه را طبق اشاره خود فردوسی به زبان پهلوی می‌داند و معتقدند که علت تفاوت زبان این داستان با بخشهای دیگر - که مورد نظر بیشتر محققان بوده است - در همین نکته است، نه جوانی و کم‌تجربگی شاعر. (مزداپور ۱۳۸۰، ص ۱۳۶ و نیز اکبرزاده ۱۳۷۹، صص ۱۷۷-۱۸۲) به اعتقاد نگارنده در این که فردوسی، پیش از شروع شاهنامه، داستان / داستانهایی سروده بوده و در نتیجه از منبع / منابعی جز از شاهنامه ابومنصوری بهره گرفته است، به دشواری می‌توان تردید کرد اما تشخیص و تعیین این روایات به آسانی ممکن نیست و تنها با بررسی دقیق و گسترده متن شاهنامه براساس بعضی معیارها و قراین^(۹)، شاید بتوان به نتایجی احتمالی رسید. در حاشیه این موضوع اشاره بدین نکته نیز لازم است که با پذیرش تجربه‌های شعری فردوسی در چهل سال آغازین عمر (۳۷۰-۳۲۹) این احتمال که بعضی از اشعار غیرحماسی منسوب به فردوسی (درباره این اشعار استاریکف، ۱۳۴۶، صص ۲۰۲-۲۰۵، برتلس ۱۳۷۴، صص ۳۵۹ و ۳۶۰، تقی‌زاده ۱۳۶۲، صص ۱۳۳-

۱۳۴، رضازاده شفق، اشعار متفرقه فردوسی، مجله مهر، سال ۲، شماره ۵، مهر ۱۳۱۳، صص ۶۱۵-۶۱۸، ریاحی ۱۳۷۵، صص ۱۴۴-۱۴۶، رزمجو ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۵۱۱-۵۱۵، مدبری ۱۳۷۰، صص ۴۰۰-۴۰۲، مینوی ۱۳۷۲، صص ۸۶-۹۴) سروده خود وی باشد، قوت می‌گیرد و در بین این چند ده بیت، غزلی که در تاریخ گزیده، عرفات، مخزن الغرائب و مجمع الفصحا آمده، بیشتر به اصطلاح فردوسی‌وار است چنان که استاریکف می‌نویسد: «مشکل بتوان نفی کرد که شعر لیریک زیر که مثل شاهنامه در بحر متقارب ساخته شده... متعلق به فردوسی نمی‌باشد.» (استاریکف ۱۳۴۶، ص ۲۰۲)^(۱۰)

شبی در برت گر برآسودمی

سر فخر بر آسمان سودمی

قلم در کف تیر بشکستمی

کلاه از سر ماه بر بودمی

به قدر از نهم چرخ بگذشتمی

به پی فرق گردون بفرسودمی

جمال تو گر زان که من دارمی

به جای تو گر زان که من بودمی

به بیچارگان رحمت آوردمی

به درماندگان بر، ببخشودمی

قرینه عقلی - متنی (توآمان) دیگر در بحث «انفراد یا تعدد منبع / منابع

فردوسی» مسئله تدوینهای شاهنامه است. در دست‌نویس‌های شاهنامه دو تاریخ

۳۸۴ و ۴۰۰ هـ. ق برای پایان این اثر ذکر شده که هر دو اصیل و از خود

فردوسی است. (خالقی مطلق ۱۳۸۱، تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، ص ۴۲۱)^(۱۱)، بر همین بنیاد شاهنامه پژوهان به این نتیجه رسیده‌اند که شاهنامه دو تدوین داشته است، نخست از حدود ۳۷۰ تا ۳۸۴ و دوم، از ۳۸۴ تا ۴۰۰ و شاید چند سال بعد. از آنجایی که فردوسی سرایش رسمی شاهنامه را بی‌درنگ پس از در اختیار گرفتن شاهنامه ابومنصوری آغاز کرده، معمول و منطقی این است که تا پایان نظم این متن دست از کار مستمر نکشیده باشد، پس زمانی که می‌گوید:

سرآمد کنون قصه یزدگرد

به ماه سفندارمذ روز ارد

ز هجرت سه صد سال و هشتاد و چار

به نام جهان داور کردگار

یا: ز هجرت شده سیصد از روزگار

چو هشتاد و چار از برش برشمار

یا: گذشته از آن سال سیصد شمار

بر او برفزون بود هشتاد و چار^(۱۲)

به احتمال قریب به یقین نظم منبع اصلی خویش را به سر رسانده چون نامعقول و غیرطبیعی است که وی بدون پایان یافتن کار، تاریخی برای این موضوع ذکر و درواقع، سخن را ناقص رها کند. از این روی احتمالاً در ۱۴ سال نخست یا همان تدوین اول (۳۷۰-۳۸۴) مشغول نظم شاهنامه ابومنصوری بوده است و پس از اتمام آن به تدوین دوم شاهنامه پرداخته که با توجه به زمان ۱۶ ساله یا بیشتر آن، در کنار جرح و تعدیل سروده‌های پیشین و افزایش مدایح محمود و دیگران، داستان / داستانهایی را که قبل از سال ۳۷۰ به نظم درآورده، در

ساخته اصلی منظومه گنجانده و حتی شاید روایاتی از منبع / منابع دیگر نیز سروده و بر متن افزوده است چنان که یکی از محققان، اضافات تدوین دوم را بیست هزار بیت حدس زده‌اند. (محیط طباطبایی ۱۳۵۷، ۶۶، هم او ۱۳۶۹، شاهنامه چگونه به پایان رسید؟ ص ۲۶۲). به هر حال منطقی‌شاید نتوان گفت که فردوسی در این ۱۶ سال (یا بیشتر) فقط به بررسی و اصلاح محتوای تدوین نخست و اضافه کردن داستان / داستانهای قبل و چند ده بیت ستایش و دیباچه و وصف حال و... مشغول بوده و در این زمان طولانی روایت یا روایتهای دیگری نظم نکرده است و همین نکته خود دلیل عقلی دیگری برای استفاده فردوسی از منبع / منابعی جز از شاهنامه ابومنصوری است. در متن شاهنامه نیز چند جا اشاراتی آمده است که می‌توان گفت خود فردوسی هم از نظم شاهنامه ابومنصوری در فاصله سالهای (۳۸۴-۳۷۰) سخن رانده است. برای نمونه در خطبه داستان جنگ بزرگ کیخسرو - که ظاهراً در ۶۵ سالگی خویش (سال ۳۹۴) سروده است - می‌گوید:

پیوستم این نامه باستان
 پسندیده از دفتر راستان
 که تا روز پیری مرا بر دهد
 بزرگی و دینار و افسر دهد
 ندیدم جهاندار بخشنده‌ای
 بلنداختری راد و رخشنده‌ای
 همی داشتم تا کی آید پدید
 جوادی که جودش نخواهد کلید

... بدان گه که بد سال پنجاه و هشت
توان تر شدم چون جوانی گذشت
خروشی شنیدم ز گیتی بلند
که اندیشه شد تیز و تن بی گزند

(خالقی ۱۷۱/۴ و ۳۲/۱۷۲-۳۵ و ۴۳ و ۴۴)

اگر این بیتها بر پایه حقیقتی تاریخی استوار و قابل اعتماد باشد و از مقوله سخن‌پردازی و زمینه‌سازی برای مدح شمرده نشود (چون فردوسی به صراحت اشاره می‌کند که هنگام اختتام نظم نامه باستان (مراد: شاهنامه ابومنصوری)^(۱۳) پادشاه درخوری وجود نداشت تا اثر را پیشکش وی کند تا این که در ۵۸ سالگی‌اش (برابر ۳۸۷ هـ. ق) نام و آوازه محمود را شنید) می‌توان نتیجه گرفت که نظم شاهنامه ابومنصوری (نامه داستان) در همان تدوین نخست یعنی ۳ سال پیش از ۳۸۷ به سر رسیده است. در مؤخره ابیات دقیقی نیز پس از وصف شاهنامه ابومنصوری (یکی نامه بود از گه باستان...) می‌گوید:

من این نامه فرخ گرفتم به فال
همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سزاوار بخشنده‌ای
به گاه کیان بر درخشنده‌ای
همم این سخن بر دل آسان نبود
جز از خامشی هیچ درمان نبود
... سخن را نگه داشتم سال بیست
بدان تا سزاوار این رنج کیست

(خالقی ۱۷۶/۵ و ۱۷۷ / ۱۰۴۷-۱۰۴۹ و ۱۰۵۳)

در اینجا نیز بسان نمونه پیشین فردوسی بیان می‌کند که برای سرودن شاهنامه ابومنصوری (این نامه) رنج بسیاری برد ولی شهریار شایسته برای تقدیم کتاب نیافت و سخن (کتاب منظوم) خویش را ۲۰ سال نگه داشت تا بر محمود عرضه کند. با توجه به این که بیست سال مورد نظر به احتمال بسیار، فاصله تقریبی و کلی تدوین نخست (۳۸۴) تا اتمام تدوین دوم (۴۰۰) یا چند سال بعد است (ریاحی، محمدامین ۱۳۷۲، ۳۶، هم او ۱۳۷۹، تأملی دیگر در سال‌شماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل آن، ص ۶۶) پس نظم شاهنامه ابومنصوری در تحریر اول فردوسی صورت گرفته است. در پایان «توقیع انوشیروان» هم مشابه مطالب مذکور اما کوتاه‌تر درباره شاهنامه ابومنصوری آمده است:

همی گفتم این نامه را چند گاه
 نهان بد ز خورشید و کیوان و ماه
 چو تاج سخن نام محمود گشت
 ستایش به آفاق موجود گشت

(مسکو ۲۵۷/۸ و ۳۸۱۸/۲۷۶ و ۳۸۱۹)

مشخص کردن دقیق و قطعی درونمایه شاهنامه ابومنصوری و به تبع آن، ساخت تدوین نخست شاهنامه فردوسی به دلیل ازبین رفتن متن اصلی منبع منثور تقریباً غیرممکن است و تنها به استناد مقدمه بر جای مانده این اثر^(۱۴) و این سنت معمول در تاریخهای اسلامی آن روزگار که گذشته ایران باستان را از پادشاهی کیومرث تا پایان کار یزدگرد سوم گزارش می‌کرده‌اند، به‌طور کلی می‌توان گفت که شاهنامه ابومنصوری نیز به همان شیوه خداینامه ساسانی و

سپس تر تواریخ عصر اسلامی، رویدادهای این دوره زمانی را به همراه افزوده‌هایی از برخی مأخذ دیگر، مانند اخبار آزادسرو و چند رساله پهلوی و ترجمه عربی، در بر داشته است^(۱۵) و همین حوادث و داستانها پیکره اصلی و اولین شاهنامه فردوسی را تشکیل می‌داده که اضافات بعدی در مطاوی آن گنجانده شده است. با وجود این باز شاید بتوان از راههایی به بعضی احتمالات درباره محتوای این مأخذ مفقود و تحریر نخست شاهنامه رسید؛ از جمله این قراین، اشارات فردوسی به سالهای عمر خویش در مقدمه، میان و متن بعضی داستانهاست و چون همه این سالها (۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵ یا ۶۷ و ۷۱ سالگی) مربوط به پس از پایان تدوین نخست (۵۴ یا ۵۵ سالگی فردوسی) است، ممکن است چنین تصور شود که همه بخشها یا روایات دارای این سالها از افزوده‌های تدوین دوم است، حال آنکه در بیشتر موارد این گونه نیست و در جاهایی که پیوندی آشکار و مبتنی بر قرینه یا دلیل میان سن فردوسی و زمان نظم داستان وجود ندارد، باید احتمال داد که تنها آن بیت یا ابیات متضمن سال عمر و مثلاً وصف حال، مربوط به تغییر و تصرفات تدوین دوم است که در ساختار بخشهای پیشین گنجانده شده است نه همه آن داستان، برای نشان دادن یکی از این اشارات گمراه‌کننده، این دو بیت در پایان شهریاری شاپور ذوالاکتاف نمونه خوبی می‌تواند باشد:

چو شست و سه شد سال شد گوش کر
 ز بیشی چرا جویم آیین و فرّ
 کنون داستانهای شاه اردشیر
 بگویم ز گفتار من یاد گیر

(مسکو ۶۵۹/۲۵۶/۷ و ۶۶۰)

در اینجا اگر فقط به صرف ظاهر سخن داوری شود، باید گفت که ۱۷ بیت پادشاهی اردشیر که پس از این دو بیت آمده، در تدوین نخست و به دنبال آن شاهنامه ابومنصوری نبوده است و فردوسی آنها را در سال ۳۹۳ یا ۳۹۴ (۶۳ سالگی) سروده و افزوده است، در صورتی که باید توجه داشت این گونه بیت‌های ارتباطی میان دو داستان (کنون داستانهای...) از اضافات تحریر دوم است و ارتباطی با تاریخ نظم و بعضاً ترتیب داستانها از نظر زمانی، ندارد. (خالقی مطلق، ۱۳۸۱، درباره عنوان داستان دوازده رخ، ص ۵۴) در میان بخشهای دربر دارنده سال زندگی فردوسی، فقط درباره سوگ سروده‌ای که برای فرزندش پیش از آغاز داستانهای بهرام چوبین گنجانده است، می‌توان اطمینان داشت که مربوط به همان زمان تقریبی^(۱۶) مورد اشاره یعنی سال ۳۹۴ یا ۳۹۶ (۶۵ یا ۵۷ سالگی فردوسی) است و در دوران تدوین دوم و همزمان با درگذشت فرزند سروده شده است. نکته‌ای که درباره این مرثیه به صورت پرسش شایان تأمل و بررسی به نظر نگارنده می‌رسد، این است که چرا قطعه مورد نظر در این قسمت شاهنامه و نه جاهای دیگر، وارد شده است و آیا بر این اساس می‌توان حدس زد که مثلاً حادثه مرگ پسر فردوسی هم زمان با تجدید نظر در این بخش روی داده و از این روی در همان جا نیز افزوده شده است، پس فردوسی در حدود سالهای (۳۹۴ - ۳۹۶) مشغول بررسی و بازخوانی پادشاهی خسرو پرویز در تدوین نخست شاهنامه ابومنصوری به نکته باریک و مهم دیگری نیز باید پرداخت. چنان که محققان و علاقمندان شاهنامه به خوبی می‌دانند، کهن‌ترین ترجمه عربی موجود شاهنامه، فعلاً ترجمه بنداری اصفهانی^(۱۷) است که در سالهای (۶۲۰ - ۶۲۱) بر اساس نسخه‌ای که قدیمی‌تر از دست‌نویس‌های شناخته شده شاهنامه بوده،

صورت گرفته است. در پایان این ترجمه در تاریخ پایان یافتن شاهنامه، سال ۳۸۴ ذکر شده است: «حتی تنسی لی نظم هذا الكتاب فی مدة ثلاثین سنة آخرها سنة اربع و ثمانین و ثلث مائه و هو یشتمل علی متین الف بیت و جعلته تذکره للسلطان ابی القاسم محمود بن سبکتکین» (البنداری ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۷۶) با رویکرد بدین تاریخ، شاید برخی گمان کنند که کار بنداری بر بنیاد نسخه‌ای استوار بوده که مربوط به تدوین نخست (۳۸۴ هـ. ق) بوده است (صفا ۱۳۶۳، ص ۲۱۶، دبیرسیاقی ۱۳۷۰، ص ۱۰۲) و از این طریق می‌توان به محتوا و پیکره اصلی تحریر اول شاهنامه ابومنصوری دست یافت؛ چنان که مرحوم استاد محیط طباطبایی نوشته‌اند: «تنها ترجمه عربی بنداری که قدیمی‌ترین صورت بازمانده از شاهنامه را زیر نظر پژوهندگان می‌گذارد و تاریخ ختم آن هم مقید به ۳۸۴ است، تاحدی که شاید بتواند قالب اصلی و طرح ابتدایی شاهنامه را بر پژوهندگان عرضه بدارد.» (محیط طباطبایی ۱۳۸۹، نظری به آخر شاهنامه فردوسی و شاهنامه، ص ۲۲۶) ولی از آنجایی که شمار بیت‌های شاهنامه در این ترجمه رقم معروف (ولی غیر اصیل و نامعتبر) ۶۰ هزار بیت و مدت زمان سرایش آن ۳۰ سال است و از اهدای کتاب به محمود غزنوی سخن رفته است - و در سال ۳۸۴ هنوز محمود بر سریر سلطنت نبوده - این نظر پذیرفتنی نیست و به احتمال فراوان، دست‌نویس مورد استفاده بنداری، آمیزه‌ای از دو تحریر شاهنامه بوده که تاریخ مربوط به تدوین نخست در آن حفظ شده بوده است (ریاحی ۱۳۷۲، ص ۳۵، خالقی مطلق ۱۳۷۴، صص ۷۴۰ و ۷۴۱)، فشارکی ۱۳۷۳، ص ۸۳، هم او ۱۳۷۹، ص ۵۶) افزون بر این دلایل، اگر بپذیریم که ترجمه بنداری، درونمایه تدوین اول را نشان می‌دهد، به دلیل همخوانی محتوای این ترجمه - صرف‌نظر از

بعضی حذف و اختصارات - با نسخه‌ها و چاپهای موجود شاهنامه، باید این دو موضوع را هم قبول کنیم که فردوسی، از منبع دیگری غیر از شاهنامه ابومنصوری بهره نگرفته و مهم‌تر از آن، در ۱۸-۱۶ سال تدوین دوم هیچ داستانی به نظم درنیاورده است؛ در صورتی که این هردو فرضیه چنان که پیشتر نیز اشاره شد، سخت محل تردید است و حجم تحریر نخست شاهنامه، کمتر از آن چیزی بوده است که ما امروز در اختیار داریم. در نتیجه ترجمه بنداری نیز نمی‌تواند تقریباً هیچ کمکی برای تعیین محتوای تدوین نخست شاهنامه بکند. در این موضوع، منبع و قرینه نسبتاً معتبرتری که مورد استناد پژوهشگران قرار گرفته، کتاب «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» از ثعالبی نیشابوری (مرغنی؟) است که یکی از مأخذ اصلی آن، شاهنامه ابومنصوری بوده است. (برای منابع غرر اخبار: ثعالبی ۱۳۶۸، صص شصت و پنج و نود و یک - نود و هفت، هم او ۱۳۷۲، ص ۱۵) نظر به همین اشتراک مأخذ غرر و شاهنامه بعضی محققان به این نتیجه رسیده‌اند که چون داستانهایی مانند: هفت خان رستم، رستم و سهراب، بیژن و منیژه و رستم و اکوان دیو در غرر ثعالبی نیامده پس در شاهنامه ابومنصوری نیز نبوده و فردوسی آنها را از منابعی دیگر سروده است (نولدکه ۱۳۶۹، صص ۸۵ و ۸۶، صفا ۱۳۶۳، ص ۱۷۸) در مقابل عده‌ای دیگر معتقدند که چون ثعالبی مورخ بوده است، داستانهایی را که صبغه تاریخی نداشته یا با روایات پس و پیش مرتبط نبوده خود به عمد نیاورده و حذف کرده است. (هانزن ۱۳۷۴، ص ۱۶۰؛ خالقی مطلق ۱۳۸۱، تکرار در شاهنامه، صص ۴۶۰ و ۴۶۹، امیدسالار ۱۳۸۱، هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی، صص ۱۹۵ و ۱۹۶، خطیبی ۱۳۸۱، صص ۶۵ و ۶۶) به گمان نگارنده، در اینجا نیز همان مشکل در

دست نبودن اصل شاهنامه ابومنصوری، صدور نظر قطعی را دشوار می‌کند؛ بدین معنی که پرسشهایی از این‌گونه هنوز در ذهن محقق و منتقد باقی می‌ماند که: اگر معیار حفظ و حذف داستانهای منبع در متن غرر، تاریخی و غیر تاریخی بودن آنهاست پس چرا روایاتی بسان هفت خان اسفندیار و رستم و اسفندیار کنار گذاشته نشده است و آیا اساساً در نگرش تاریخی مورخان آن عصر، تفاوتی میان مثلاً داستان هفت خان رستم با اسفندیار یا رستم و سهراب با رستم و اسفندیار، از نظر تاریخی بودن یا نبودن آنها وجود داشته است؟ و نیز اگر ثعالبی روایاتی را که به ظاهر با رویدادهای پیشین و پسین پیوستگی ندارند، حذف کرده است، پس چرا داستانهایی مانند آزمون دژ بهمن و انتخاب کیخسرو به شاهی، داستان فرود و...^(۱۸) که تعدادی از آنها در ترتیب و تسلسل روایات شاهنامه از داستانهای بهم پیوسته و معلول یکدیگرند، در غرر ثعالبی دیده نمی‌شود؟ البته این نکته را نیز باید افزود که ثعالبی پس از ذکر زادن رستم و توصیفی از توان و بالا و منش وی می‌گوید: «تا به جایی رسید که بر دلاوران پیروز می‌آمد تا آنجا که به تنهایی به رویارویی لشکری برمی‌خاست و یک تنه در برابر گروهی می‌ایستاد. این همه در گزارش زندگی و کار رستم از این پس خواهد آمد.» (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۸۹) اما تا پایان حضور رستم، جز از چند اشاره بسیار کلی و کوتاه به نبردهای او با افراسیاب و تورانیان و دو داستان رستم و اسفندیار و رستم و شغاد - که برخلاف روایات دیگر، پهلوانی‌های رستم را با آن برجستگی ویژه و مورد نظر نشان نمی‌دهد - ذکری از زندگی و رزمهای رستم در متن غرر نیست. لذا شاید بتوان احتمال داد که داستانهای مفصل‌تری از سرگذشت و نبردهای رستم در اختیار ثعالبی بوده است و او علی‌رغم وعده پیشین، از آوردن آنها - احتمالاً به دلیل

تفصیل و افزایش حجم مطلب^(۱۹) - سر باز زده است، بر همین پایه نمی‌توان صرف بود و نبود برخی داستانهای رستم در غرر ثعالبی را، دلیل قطعی نبودن آنها در شاهنامه ابومنصوری دانست، از بین این روایات برای نمونه داستان هفت خان رستم و نبرد مازندران در غرر اخبار نیست و او نخستین واقعه مهم روزگار کاووس را لشکرکشی بی‌خردانه وی به یمن (هاماوران) آورده است اما مقدمه‌ای که برای این رویداد می‌آورد دقیقاً همان آغاز داستان مازندران در شاهنامه است که دیوی رامشگر به درگاه کاووس می‌آید و با وصف زیبایی‌های یمن (به جای مازندران) وی را برای رفتن بدان جا برمی‌انگیزد و پهلوانان نیز با وجود نادرست دانستن این کار (همچون مخالفت با لشکرکشی به مازندران) به ناچار فرمان او را سر می‌نهند، جالب است که توصیف یمن با سرود مازندرانی دیو در شاهنامه (خالقی ۲/۴-۲۵-۳۴) بسیار نزدیک است: «من چه گویم از یمن، از زیبایی‌هایش یا که از پاکیزگی‌هایش، خوشا به روزگار باشندگان آن، تابستانش گرم نیست و زمستانش سرد نه ... باغهایش رنگارنگ و هوا خوشبو و گلهای آن دل‌انگیز و چشم‌اندازهای آن شادی‌بخش و پرندگان، جفت‌جفت و دارایش بیش از ریگ بیابان است، زنانش باغی از زیبایی و ماه تمام در زمین، شاهدانش مایه نوازش چشم و بی‌همال در شهرها.» (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۱۱۴) براساس این قرینه.....

پیش‌درآمد به گمان بسیار شاهنامه ابومنصوری بوده - وجود داشته و او خود این بخش را (به هر دلیل) حذف کرده و به داستان بعدی یعنی نبرد هاماوران پیونده زده است^(۲۰)، درحالی که به اعتقاد اشپیگل و دکتر خالقی مطلق - و برخلاف نظر نولدکه - گویا داستان مازندران روایتی اصیل‌تر و کهن است که نبرد هاماوران بر پایه الگوی آن ساخته شده است. (نولدکه ۱۳۸۱، ص ۴۱۶)

درباره داستان رستم و سهراب، قرینه بیرونی مهمی در دست است که تاکنون بدان توجه و اشاره نشده است، قطران تبریزی در قصیده ای به مطلع:

بهشت وار شد از نوبهار و بخت جوان

پدید گشت گل خرمی که بود نهران

در جایی می گوید:

همیشه گفت همی پور رستم آن سهراب

چو سوی ایران آورد لشکر توران

که من پسر بوم و رستم پدر باشد

دگر چه باشد دیهیم دار در کیهان

(قطران ۱۳۶۲، ص ۲۸۵)

که بیت دوم دقیقاً ناظر بر بیت زیر از داستان رستم و سهراب است و به سبب اشاره ظریف به عین سخن فردوسی می توان گفت که از متن منظوم داستان استفاده شده است:

چو رستم پدر باشد و من پسر

نیاید به گیتی یکی تاجور

(خالقی ۱۲۴/۱۲۷/۲)

با توجه به این که این قصیده در مدح «امیر ابوالحسن و امیر ابوالفضل» است و قطران در روزگار جوانی خویش و ظاهراً پیش از سال ۴۳۰ هـ. ق (بین ۴۲۰ تا ۴۳۰) در خدمت امیر ابوالحسن لشکری بوده است، (فروزانفر ۱۳۶۹، ص ۴۹۸، صفا ۱۳۷۳، ص ۴۲۳، زرین کوب ۱۳۷۴، صص ۱۰۹ و ۱۱۰) بنابراین قبل از این تاریخ و احتمالاً در زمانی که با دیوانهای دقیقی و منجیک مانوس بوده، با داستان رستم و سهراب آشنا شده است، از اینجاست که درباره روایت فردوسی

دو احتمال پدید می‌آید: نخست این که فردوسی، داستان را پیش از آغاز شاهنامه (قبل از حدود ۳۷۰) نظم کرده و نسخه‌ای از آن طی این چند ده سال در آذربایجان به دست قطران رسیده است، پس منبعی جدا از شاهنامه ابومنصوری داشته است چنان که بیشتر پژوهشگران (از جمله دکتر خالقی مطلق) به تلویح، این را می‌پذیرند (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۸۵، صفا ۱۳۶۳، ص ۱۷۸، خالقی مطلق ۱۳۷۷، ص ۵۲۵) دوم اینکه داستان در تدوین نخست شاهنامه - و به تبع آن شاهنامه ابومنصوری - بوده و پس از سال (۳۸۴) که نسخه‌هایی از این تدوین فراهم آمده، دست‌نویسی نیز در اختیار قطران قرار گرفته است، این گمان که قطران از نسخه نهایی (تدوین دوم) شاهنامه بهره گرفته باشد، به علت فاصله زمانی تقریباً کمتر از سی سال میان پایان این تدوین و آشنایی قطران با داستان و نیز بعد مکانی خراسان (توس) و آذربایجان (تبریز) - و در مقابل آن طولانی بودن زمان استنساخ و دشواری‌های انتقال نسخه در آن دوران - بسیار ضعیف است چنان که دیوانهای آن دو شاعر دیگر خراسانی یعنی دقیقی و منجیک ترمذی نیز که قطران به استناد سفرنامه ناصر خسرو پیش از سال (۴۳۸) در دست داشته، (ناصر خسرو ۱۳۷۳، ص ۹) هر دو مربوط به میانه‌های سده چهارم هجری (تقریباً زمان تنظیم و تدوین نخست شاهنامه) است؛ چرا که دقیقی پیش از (۳۷۰ هـ ق) کشته شده و منجیک هم شاعر نیمه دوم قرن چهارم و معاصر او بوده است. مسئله منبع داستانهای رستم در شاهنامه و بودن یا نبودن آنها در شاهنامه ابومنصوری به مستند دیباچه فردوسی بر پایه بازمانده‌های خدای‌نامه پهلوی بوده است و خداینامه‌ها نیز «بیشتر شامل اخبار پادشاهان و گزارش خشک جنگها بوده... و بسیاری از داستانهای حماسی را... در بر نداشته‌اند، به‌ویژه روایات

سیستان [که] مجزا به وسیله دهقانان ایرانی در دوره اسلامی به فارسی روایت یا ترجمه شده...» (خالقی مطلق ۱۳۷۲، حماسه سرای باستان، ص ۳۳ و نیز یارشاطر ۱۳۷۳، ص ۵۶۷) تصور ابتدایی چنین می‌تواند باشد که هیچ‌یک از این داستانها در شاهنامه ابومنصوری نیز وجود نداشته است و همان‌گونه که خود فردوسی در مقدمه داستان رستم و شغاد بیان کرده، این روایات را از «نامه خسروان» یا همان اخبار سرو باز آورده است:

یکی پیر بد نامش آزاد سرو
 که با احمد سهل بودی به مرو
 ... کجا نامه خسروان داشتی
 تن و پیکر پهلوان داشتی
 به سام نریمان کشیدی نژاد
 بسی داشتی رزم رستم به یاد
 بگویم کنون آنچه ازو یافتم
 سخن را یک اندر دگر بافتم

(خالقی ۱/۴۳۹/۵-۵)

اما مقایسه دو داستان از روایات رستم که در غرر ثعالبی آمده است، با متن شاهنامه فردوسی (روش دوم) پایه‌های این فرضیه را سست می‌کند. دو داستان رستم و اسفندیار و رستم و شغاد افزون بر همسانی محتوایی، برخی مشابهات بسیار نزدیک نیز با روایت فردوسی دارد که تقریباً هرگونه تردیدی را درباره یکسانی مأخذ فردوسی و ثعالبی از بین می‌برد، در اینجا برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود (نخست از رستم و اسفندیار و سپس از شغاد) در دیدار بهمن و

رستم در نخجیرگاه:

«رستم گفت شاهزاده را نسزد که اندک بخورد و کم بیاشامد زیرا نیروی او
برای نیزه زدن و شمشیر کشیدن می‌کاهد. بهمن پاسخ داد: ما شاهزادگان
کم خوراک ولی پرتوانیم.» (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۲۰۷)

چگونه زنی نیزه در کارزار
چو خوردن چنین داری ای شهریار؟
بدو گفت بهمن که خسرونژاد
سخن گوی و بسیار خواره مباد
خورش کم بود کوشش جنگ بیش
به کف برنهم آن زمان جان خویش

(خالقی ۳۶۷/۳۲۲/۵-۳۶۹)

نخستین دیدار رستم و اسفندیار: «راستی که دیدار تو برای من با دیدن
سیاوش برابر است.» (ثعالبی ۱۳۷۲ ص ۲۰۸)

که روی سیاوخش اگر دیدمی
بدین تازه رویی نگر دیدمی

(خالقی ۴۸۱/۳۳۲/۵)

پاسخ اسفندیار به اعتراض رستم که چرا او را به میهمانی فرا نخوانده
است: «روز بالا آمده بود و خورشید سوزان و برافروخته بود، نخواستم تو را به
رنج بیفکنم.»

چنین گرم بود روز و راهی دراز
نکردم تو را رنجه، تندی مساز

(خالقی ۶۱۳/۳۴۳/۵)

مفاخره رستم در برابر اسفندیار: «من تو را از روی زمین برگیرم و به خانه پدرم که چاکر توست می برم.» (همان، ص ۲۱۱)
 ز کوهه به آغوش بردارمت
 ز میدان به نزدیک زال آرمت

رسیدن رستم به کابلستان (در داستان شغاد): «فرمانروای کابل سر و پای برهنه به پیشواز آمد و او را نماز برد و در پیش او به خاک افتاد و از آنچه در مستی بر زبانش رفته، پوزش خواست.» (همان، ص ۲۲۱)

همان موزه از پای بیرون کشید
 به زاری به مژگان ز دل خون کشید
 دو رخ را به خاک سیه برنهاد
 همی کرد پوزش ز کار شغاد
 که گر مست شد بنده از بیهشی
 نمود اندر آن بیهشی سرکشی

(خالقی ۱۳۲/۴۴۹/۵-۱۳۴)

پس از افتادن رستم به چاه: «شغاد گفت تا کی می خواهی مردمان را بکشی؟ آیا هنگام آن نرسیده که خود کشته شوی؟» (همان، ص ۲۲۲)

تو چندین چه تازی به خون ریختن
 به ایران به تاراج و آویختن
 گه آمد که بر تو سر آید زمان
 شوی کشته بر دست آهرمان

(خالقی ۴۵۲/۵ و ۱۷۲/۴۵۳ و ۱۷۳)

در سوگ رستم: «چون شیون رودابه، مادر رستم، به غایت بی تابی رسید از

زال پرسید آیا دردی بالاتر از دردی که ما گرفتار آمدیم در جهان تواند بود؟ زال پاسخ داد آری، گرسنگی، رودابه سوگند یاد کرد که لب به خوردنی نزند تا بمیرد.» (همان، ص ۲۲۳)

بدو گفت زال ای زن کم خرد

غم ناچریدن بدین بگذرد

برآشفت رودابه سوگند خورد

که هرگز نیابد تنم خواب و خورد

(خالقی ۳۰۵/۴۶۴/۵ و ۳۰۶)

با این قراین به احتمال قریب به یقین نامه / اخبار آزاد سرو یکی از مأخذ مؤلفان شاهنامه ابومنصوری بوده است و دو داستان مورد بحث به واسطه متن ابومنصوری، از آن منبع وارد شاهنامه فردوسی و غرر ثعالبی شده است.^(۲۱) البته از اینجا شاید نتوان به طور مسلم نتیجه گرفت که همه داستانهای رستم در شاهنامه ابومنصوری بوده است^(۲۲) بلکه ظاهراً فردوسی برخی دیگر از این روایات را خود مستقیماً از نامه / اخبار آزاد سرو انتخاب و نظم کرده (صفا، ۱۳۶۹، ص ۷۳؛ خالقی مطلق ۱۳۶۲، ص ۴۷۳؛ هم او ۱۳۸۰، صص ۲۲ و ۲۳) و در نتیجه از منبعی غیر از شاهنامه ابومنصوری بهره مند شده است. موضوع شایان بحث دیگر در پیوند با شاهنامه ابومنصوری، داستان و سیمای اسکندر در شاهنامه فردوسی است. در بخش به اصطلاح «اسکندرنامه» فردوسی، اسکندر از نژاد ایرانیان است و علی‌رغم چیرگی بر ایران زمین پس از کشته شدن دارا، در کل چهره‌ای نکوهیده و منفی ندارد اما در بخشهای دیگر شخصیتی گجسته و مذموم است:

که نشنید کاسکندر بدگمان
 چه کرد از فرومایگی در جهان
 نیاکان ما را یکایک بکشت
 به بیدادی آورد گیتی به مش

(مسکو ۳۳۳/۱۳۰/۷ و ۳۳۴)

بدان گه که اسکندر آمد ز روم
 به ایران و ویران شد این مرز و بوم
 کجا ناجوانمرد بود و درشت
 چو سی و شش از شهریاران بکشت

(مسکو ۱۱۵۸/۳۷۱/۷ و ۱۱۵۹)

همین دوگانگی باعث شده است که برخی محققان مأخذ اسکندرنامه فردوسی را مستقل از شاهنامه ابومنصوری بدانند (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۸۶؛ مینوی ۱۳۷۲، ص ۶۶) ولی گویا این بخش در نهایت و به واسطه ترجمه‌های عربی و پهلوی به زندگی افسانه‌ای اسکندر که کالیستنس دروغین پیش از سده چهارم میلادی نوشته بود، می‌رسد و متن عربی آن یکی دیگر از منابع شاهنامه ابومنصوری بوده است. (یارشاطر ۱۳۷۳، ص ۴۸۹ و نیز پی‌نوشت ۱۵) نتیجه‌گیری برعکس نیز یعنی این که فردوسی در قسمتهای مربوط به نکوهش اسکندر از متنی غیر از شاهنامه ابومنصوری استفاده کرده است، درست نیست (Omidshafar 2001-2002. pp. 40-41) و در این بحث باید به مسئله تحریرهای گوناگون خداینامه پهلوی و تأثیر آنها بر شاهنامه ابومنصوری توجه کرد. چند تن از پژوهشگران برجسته از احتمال وجود دو تحریر از خداینامه در عصر ساسانی سخن گفته‌اند که در گونه‌ای از آنها نقش و دخالت دبیران درباری بیشتر بوده

(تحریر شاهی) و در نوعی دیگر، نفوذ و تأثیر موبدان زردشتی (تحریر دینی) با نگرش دینی. (کریستن سن ۱۳۶۸، صص ۵۷-۶۸؛ نولدکه ۱۳۷۸، ص ۲۱؛ خالقی مطلق ۱۳۵۷، ص ۱۰۷۵؛ تفضلی ۱۳۷۶، ص ۲۷۳)^(۲۳) یا اینکه طبق گمانی دیگر دو سنت رسمی و عامیانه در خداینامه باهم تلفیق شده بوده است. از سوی دیگر چون شاهنامه ابومنصوری به گفته فردوسی از گردآوری پاره‌های پراکنده خداینامه تدوین شده بود.^(۲۴) گمان اینکه جهان‌بینی هر دو دسته از تحریرها با سنتهای موثر در این منبع در شاهنامه ابومنصوری و به تبع آن شاهنامه فردوسی راه یافته باشد، منتفی و مردود نیست. بر همین اساس شاید چهره ویرانگر و اهریمنی اسکندر نیز در بخشهای دیگر، بازمانده تحریرها با سنت رسمی دینی خداینامه در شاهنامه ابومنصوری است، چون وی در ادبیات دینی زرتشتی و نگاه موبدان (دینکرت، اردویراف‌نامه، کارنامه اردشیر بابکان، شهرستانهای ایران) سوزاننده کتابهای دینی و شخصیتی زیانکار است (کیوانی ۱۳۷۷، ص ۳۵۰) غیر از نمونه اسکندر، بازتاب تحریرها یا سنن دوگانه خداینامه در جاهای دیگر شاهنامه نیز دیده می‌شود. از جمله در داستان کیومرث در آغاز شاهنامه که وی به پیروی از روایت‌های ملی و تحریرهای شاهی یا نگرش عامیانه خداینامه نخستین پادشاه است اما در بخشی از پادشاهی خسرو پرویز، نخستین انسان نیز دانسته شده که احتمالاً نشانه‌ای از سنتهای رسمی زرتشتی موجود در خداینامه‌های موبدان است (خالقی مطلق ۱۳۵۷، صص ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵)^(۲۵)

چو از خاک مر جانور بنده کرد

نخستین کیومرث را زنده کرد

(مسکو ۱۱۸۰/۷۹/۹)

یا در داستان رستم و اسفندیار که در نهایت الارب فی اخبارالفرس والعرب از سیرالملوک ابن مقفع نقل شده است، به دلیل اینکه روایت ابن مقفع به تحریر دینی / رسمی خداینامه می‌رسد، رستم بددین، آشوبگر و کشنده اسفندیار دین‌گستر معرفی شده است. (خطیبی ۱۳۷۶، ص ۱۵۹؛ هم او ۱۳۷۹، ص ۱۷۱) در صورتی که در شاهنامه فردوسی و غرر ثعالبی این‌گونه نیست و رد پایی از تحریر شاهی یا سنت عامیانه خداینامه دیده می‌شود. حتی می‌توان گفت که اختلاف چهره و کردار گشتاسپ و گشتاسپیان در روایت دقیقی و فردوسی با وجود اشتراک منبع آنها به همین مسئله باز می‌گردد و ابیات دقیقی نشان‌دهنده اندیشه تحریرهای دینی یا رسمی خداینامه است. ممکن است با بررسی بیشتر و دقیق‌تر نمونه‌های دیگری نیز به دست‌آید ولی به هر حال حدس نگارنده این است که در شاهنامه ابومنصوری نشانه‌ها و تأثیراتی از هر دو گروه تحریرهای خداینامه در کنار هم وجود داشته و از آنجا نیز در شاهنامه فردوسی وارد شده است و غلبه یا بسامد بیشتر روایتها و قراین ملی را نمی‌توان دلیل بازگشت صرف این آثار به خداینامه شاهی دانست.^(۲۶) همچنین در بحث احتمالی جدایی بعضی داستانها از شاهنامه ابومنصوری بنا بر دلایلی از نوع تناقضهای داستان اسکندر این نکته را نیز باید به دیده انگاشت.

دشوارترین مسئله در پیوند با بحث شاهنامه ابومنصوری و ارتباط آن با شاهنامه فردوسی، موضوع «اشکانیان» است که عده‌ای آن را حل نشده باقی می‌دانند (تقی‌زاده ۱۳۶۲، ص ۸۱؛ خطیبی ۱۳۸۱، ص ۶۶). توضیح اینکه فردوسی زمان حکومت اشکانیان را ۲۰۰ سال آورده^(۲۷) و ترتیب پادشاهان این سلسله را چنین ذکر کرده است: اشک، شاپور، گودرز، بیژن، نرسی، اورمزد،

آرش، اردوان و بهرام. ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه نوشته است: «و وجدنا تواریخ هذا القسم الثانی فی کتاب شاهنامه المعمول لابی منصور ابن عبدالرزاق علی ما اودعنا فی هذا الجدول» و در جدولی که به نقل از شاهنامه ابومنصوری آورده، نام یازده پادشاه را با مجموع ۲۶۶ سال حکومت گنجانده است. (البیرونی ۱۳۸۰، ص ۱۳۳؛ بیرونی ۱۳۶۳، صص ۱۵۸ و ۱۵۹). ثعالبی نیز با برشمردن نام ده پادشاه، مدت زمان فرمانروایی آنها را ۴۷۲ سال آورده و مهم‌تر از آن، در آغاز بخش مربوط به این سلسله نوشته است: «طبری در یکی از نوشته‌هایش بر آن است که نخستین شاه اشکانی، اشک فرزند اشکان بوده است و بیست و یک سال پادشاهی کرده است. در این باره نویسنده شاهنامه با طبری همساز است جز اینکه او زمان شاهی اشک را ده سال می‌داند.» (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۲۶۲) درحالی که در شاهنامه ابومنصوری به استناد جدول ابوریحان، نخستین پادشاه اشک بن دارا با ۱۳ سال حکومت است و دومین نیز اشک بن اشک نام دارد که ۲۵ سال فرمانروایی کرده است. این تناقضات و ناهمخوانی‌ها سبب سردرگمی شاهنامه‌پژوهان شده و اینکه آیا فردوسی در این بخش از شاهنامه ابومنصوری استفاده کرده است یا نه؟ پاسخی روشن و قطعی نیافته است چون از یک سو زمان و ترتیب پادشاهی با جدول آثارالباقیه مطابقت ندارد و از سوی دیگر، اشاره ثعالبی به شاهنامه ابومنصوری با نقل ابوریحان از همان منبع یکسان نیست و این خود، موضوع را پیچیده‌تر کرده است. پیش از پرداخت به احتمالات مربوط به این بحث باید گفت که مدت و توالی حکومت اشکانیان در همه منابع اسلامی آشفته و مختلف است و تنها مختص آثار فردوسی و ثعالبی و ابوریحان نیست. (مشکور و رجب‌نیا ۱۳۶۷، صص ۴۳۶-۴۶۲) جالب توجه اینکه مرحوم

علامه قزوینی از کتابی به نام «دستور المنجمین» به زبان عربی و مربوط به سال (۵۰۰ هـ. ق) سخن گفته‌اند که در آن به کتاب «شاه‌نامج فی تاریخ الفرس» اشاره و در ورق (۲۵۹b) به نقل از همان «شاه‌نامج» مدت سلطنت اشکانیان ۴۱۱ سال ذکر شده است. شادروان قزوینی با مقایسه این مدت با روایت فردوسی نوشته‌اند: «پس مقصود مؤلف دستورالمنجمین لابد شاهنامه دیگری بوده است غیر شاهنامه فردوسی ولی کدام شاهنامه؟» (قزوینی ۱۳۶۳، صص ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۱ و ۱۱۶) چون این رقم با شاهنامه ابومنصوری (طبق اثارالباقیه) و شاهنامه فردوسی سازگاری ندارد، پس احتمالاً در یکی از دو شاهنامه مسعودی مروزی یا ابوالمؤید بلخی بوده است و با رویکرد به تفصیل متن منثور ابوالمؤید (شاهنامه بزرگ به تعبیر بلعمی) و اختصار منظومه مسعودی، (خالقی مطلق ۱۳۵۵، ص ۲۴۸) شاید منظور شاهنامه ابوالمؤید بلخی بوده است و نتیجه اینکه در یکی از دو شاهنامه دیگر^(۲۸) - غیر از اثر فردوسی و متن ابومنصوری - نیز سالهای شهریار اشکانیان متفاوت بوده است. بی‌تردید، سلسله اشکانیان در شاهنامه ابومنصوری مذکور بوده چون بیرونی آشکارا به این موضوع اشاره کرده و فردوسی هم یادآور شده که در «نامه خسروان به احتمال بسیار شاهنامه ابومنصوری» چیزی بیشتر از نام آنها را ندیده است:

کز ایشان جز از نام نشنیده‌ام

نه در نامه خسروان دیده‌ام

(مسکو ۶۵/۱۱۶/۷)

ولی درباره مدت حکومت آنها شاید جدول بیرونی اصیل‌تر و معتبرتر باشد چون ظاهراً این زمان «در همه منابعی که روایت موثق‌تر «خودای‌نامگ» را باز می‌تابند ۲۶۶ سال است.» (یارشاطر ۱۳۷۳، ص ۴۹۸ و نیز بارتولد ۱۳۶۹، ص

(۵۳) و شاهنامه ابومنصوری هم که بیشتر مبتنی بر خداینامه بوده، محتملاً همین تاریخ را داشته است. چنان که در آثارالباقیه می‌بینیم. اما منبع گزارش ثعالبی در غرر اخبار، به ظن قوی روایت سوم طبری است نه شاهنامه ابومنصوری، چرا که در میان منابع اسلامی، فقط روایت سوم طبری با ترتیب شاهان اشکانی در غرر دقیقاً یکسان است و از نظر سنوات نیز همین گزارش، کمترین اختلاف (۸ سال) را با نقل ثعالبی دارد این احتمال از این نظر هم استوارتر می‌شود که یکی از منابع ثعالبی، تاریخ طبری است. در زیر جدول مقایسه‌ای این دو گزارش آورده.....

مدت فرمانروایی	نام پادشاه	مدت فرمانروایی	غرر اخبار ثعالبی	
۶۲	اقفور	۵۳ سال	اقفور	۱
۵۲	سابور	۵۳	شاپور	۲
۵۹	جودز	۵۷	گودرز	۳
۴۷	ایزان	۴۷	ایران‌شهر	۴
۳۱	جودرز	۳۱	گودرز	۵
۳۴	نرسی	۳۴	نرسی	۶
۴۸	هرمزبان	۴۷	هرمزبان	۷
۲۹	فیروزان	۳۹	فیروز	۸
۴۷	کسری	۴۷	خسرو	۹
۵۵	اردوان	۵۵	اردوان	۱۰
۴۶۴	مجموع سالها	۴۷۲	مجموع سالها	

درباره علت تفاوت گزارش فردوسی، نخستین و ساده‌ترین توجیه این است که وی در اینجا از مأخذی جدا از شاهنامه ابومنصوری استفاده کرده است ولی با رویکرد به اشارات فردوسی به تعبیراتی چون نامه راستان، دهقان چاچ (۲۹)

و نامه خسروان در بخش اشکانیان و در دست نبودن متن شاهنامه ابومنصوری، پذیرش قطعی این نظر ممکن نیست اما با فرض بهره‌گیری فردوسی از این متن - که البته به هیچ روی مسلم نیست - دو حدس احتمالی به ذهن می‌رسد: نخست این که فردوسی مدت حکومت اشکانیان را «سالی» دویست بیان می‌کند و چون «ی» در اینجا، نشان تقریب است و از دیگرسو: «فردوسی در مقام تاریخ‌نگار دقت نسبی طبری را ندارد... و به‌ویژه درباره نامها و شماره‌ها سهل‌انگار است.» (یارشاطر ۱۳۷۳، ص ۴۷۳) مثلاً مدت زمان ۲۶۶ سال را به‌طور کلی و تقریبی دویست سال گفته است. افزون بر آن در این باره، ضرورت‌های وزن و قافیه در یک متن منظوم در برابر آثار نظم را نیز باید در نظر داشت. حدس دوم و بهتر این است که: از شاهنامه ابومنصوری، دو یا چند نسخه متفاوت وجود داشته است (برای این احتمال: ثعالبی ۱۳۶۸، ص صد و شانزده، نولدکه ۱۳۶۹، صص ۸۳ و ۷۴، کریستن‌سن ۱۳۷۲، ص ۱۳۰، تقی‌زاده ۱۳۶۲، ص ۸۲) و اختلاف ترتیب و سالهای فرمانروایی اشکانیان در آثارالباقیه و شاهنامه فردوسی و اشاره کوتاه ثعالبی از اینجاست. البته در اینکه از شاهنامه ابومنصوری دست‌نویسهای متعددی تهیه شده بود، شاید نتوان شک کرد چون دقیقی در بخارا، مهربان دوست فردوسی و سپس خود وی در توس، ابوریحان بیرونی در گرگان^(۳۰) و ثعالبی در نزد نصر بن ناصرالدین، هرکدام نسخه‌ای در اختیار داشتند و چه بسا دست‌نویسهای دیگری هم بوده است اما این که آیا این نسخ در محتوا نیز تفاوت‌هایی داشته‌اند (مانند اختلاف تحریرهای خداینامه) بحثی است که نمی‌توان درباره‌اش رای حتمی داد ولی در هر حال مسئله اشکانیان و نیز ناقص بودن کار دقیقی - چنان که در صفحات بعد بررسی خواهد شد - چنین احتمالی را پدید

می‌آورد. دربارهٔ ۲۰۰ سال مذکور در شاهنامه این نکته را هم باید اضافه کرد که از بین همه منابع معتبر اسلامی، گویا تنها در الکامل ابن اثیر به این تاریخ نیز اشاره شده است. (ابن اثیر ۱۳۷۰، صص ۳۴۴ و ۳۴۵) گرچه مطالب الکامل «از بخش مربوط به هبوط آدم تا ۳۱۰ ق» بیشتر بر نوشته‌های طبری متکی است. (رضازاده لنگرودی ۱۳۷۴، ص ۷۰۳) ولی ابن اثیر از مأخذ دیگر هم بهره گرفته است، بر این اساس آیا وی در اینجا به شاهنامه فردوسی نظر داشته یا از منبعی دیگر استفاده کرده است؟ متأسفانه ابن اثیر در بیشتر موارد از منابع خویش یاد نمی‌کند. از مجموع آنچه گفته شد، خلاصهٔ پاسخ سؤال مقدمه این‌گونه خواهد بود که: شاهنامهٔ ابومنصوری، منبع اساسی شاهنامهٔ فردوسی بوده و احتمالاً فردوسی آن را در تدوین نخست (حدود ۳۷۰-۳۸۴ هـ. ق) به نظم درآورده است ولی بر بنیاد فرایینی عقلی و نیز متنی، یگانه مأخذ شاهنامه نبوده و فردوسی پیش از این تاریخ و در زمان تدوین دوم (۳۸۴-۴۰۰ یا ۴۰۲) داستانهایی از منابع دیگر سروده و در چهارچوب اصلی کار گنجانده است. بازسازی محتوای تحریر اول فردوسی و بر پایهٔ آن، شاهنامهٔ ابومنصوری تقریباً غیرممکن است و از قرینه‌ها و اسناد موجود باید با احتیاط بسیار بهره گرفت و در نتیجه‌گیری‌ها به‌ویژه دربارهٔ روایتهای بیرون از شاهنامهٔ ابومنصوری، نباید از حدس و احتمال فراتر رفت.

پس از این نتیجه‌گیری، موضوع بحث دیگر چگونگی استفادهٔ فردوسی از منابع خویش است. معمولاً به استناد این دو بیت از شاهنامه که در پایان داستان کاموس کشانی آمده است:

سر آوردم این رزم کاموس نیز
 دراز است و نگشاد از او یک پیشیز
 گر از داستان یک سخن کم بدی
 روان مرا جای ماتم بدی

(خالقی ۲۸۵/۳ و ۲۸۷۹ و ۲۸۸۰)

تصور می‌شود که فردوسی در نظم شاهنامه پیرو دقیق مطالب و ترتیب موجود در منابع خود و اصطلاحاً «امانت‌دار» بوده است. (برای نمونه: صفا ۱۳۶۳، صص ۱۹۲ و ۲۰۳) در صورتی که این ابیات درباره داستان کاموس و حفظ همه رویدادهای آن است نه در باب سراسر شاهنامه، بررسی روایات دیگر و سنجش آنها با منابع جانبی، نشان می‌دهد که در این بحث باید تعریف، دامنه و کیفیت مفهوم «امانت‌داری» فردوسی را معین و از نظریات کلی پرهیز کرد.^(۳۱) در این بخش از مقاله با استفاده از قرآینی در دو اثر مرتبط با منبع اصلی شاهنامه، شیوه برخورد فردوسی با منابعش بیان خواهد شد. مأخذ نخستین، مقدمه شاهنامه ابومنصوری است که گویا به قلم ابومنصور معمری، دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، نوشته شده (صفا ۱۳۶۳، ص ۱۰۳؛ خطیبی ۱۳۷۳، ص ۲۹۳) و آگاهیهای مندرج در آن، در مواردی معتبرتر و قابل اعتمادتر از منابع دیگر است، البته برخی در اصالت این مقدمه تردید کرده‌اند (کریستن سن ۱۳۷۲، ص ۱۲۹؛ همایون فرخ، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۵) ولی اسناد و دلایل شادروان علامه قزوینی این شبهه را تقریباً باطل می‌کند. (قزوینی ۱۳۶۳، صص ۱۵۸-۱۶۲) یکی از اطلاعات بسیار سودمند این مقدمه در موضوع مورد بحث، آنجاست که می‌گوید: «و چیزها اندر این نامه بیایند که سهمگین نماید و این نیکوست چون

مغز او بدانی و ترا درست گردد چون دست برد آرش و چون همان سنگ کجا
 فریدون به پای باز داشت.» (قزوینی ۱۳۶۳، ص ۱۶۵) با این اشاره آشکار، مسلم
 می‌شود که داستان تیراندازی آرش کمانگیر و سنگی که فریدون با پای متوقف
 کرد، در شاهنامه ابومنصوری (این نامه در مقدمه) بوده است، از این روی به
 بررسی شاهنامه می‌پردازیم تا مشخص شود که فردوسی با این دو روایت منبع
 اصلی خویش چه کرده است، در گفتار رفتن فریدون به جنگ ضحاک، داستان
 فریدون و سنگ چنین آمده است:

به پایان گه شاه خفته به ناز
 شده یک زمان از شب دیر باز
 یکی سنگ بود از بر برز کوه
 برادرش هر دو نهان از گروه
 دویدند بر کوه و کندند سنگ
 بدان تا بکوبد سرش بی‌درنگ
 وزان کوه غلتان فرو گاشتند
 مر آن خفته را کشته پنداشتند
 به فرمان یزدان سر خفته مرد
 خروشیدن سنگ بیدار کرد
 به افسون همان سنگ بر جای خویش
 بیست و نجنید آن سنگ بیش

(خالقی ۷۲/۱ و ۷۳/۷۳-۲۸۶-۲۹۱)

چنان که ملاحظه می‌شود در شاهنامه، فریدون، سنگ را با افسون ایزدی بر
 جای می‌ایستاند و این تفاوت به‌خوبی ثابت می‌کند که فردوسی در جزئیات این

بخش از داستان در شاهنامه ابومنصوری تغییر داده، مگر این که فرض کنیم از منبعی دیگر استفاده کرده است که آن هم قابل اثبات نیست. این پهلوانی یا شگفت کاری فریدون در غرر ثعالبی نیامده است و ظاهراً فقط در زین الاخبار گردیزی دیده می شود که در آنجا نیز فریدون با بانگ خویش سنگ را باز می دارد (گردیزی ۱۳۶۳، ص ۳۶) که باز نوعی افسون یزدانی است و با روایت فردوسی همانندی بیشتری دارد تا شاهنامه ابومنصوری، اما داستان کمان گیری آرش به رغم اشاره فردوسی به تیراندازی او در بیتی از شاهنامه (مسکو ۳۱۸/۲۷۳/۹) به صورت کامل نیامده است. بعضی از محققان معتقدند که این داستان در مأخذ فردوسی نبوده (هانزن ۱۳۷۴، ص ۸۷، خالقی مطلق ۱۳۸۱، نگاهی به هزار بیت دقیقی، ص ۳۴۸؛ خطیبی ۱۳۸۱، صص ۷۲ و ۷۳) ولی اشارت صریح مقدمه شاهنامه ابومنصوری، دلیل استوار وجود این روایت در منبع اساسی شاهنامه است و نشان می دهد که فردوسی خود از نظم آن چشم پوشیده است. داستان آرش در غرر ثعالبی نیز آمده است و نکته شایان توجه آن، این است که برخلاف رساله پهلوی ماه فروردین روز خرداد و منابع پارسی و عربی که تیراندازی آرش را به روزگار پادشاهی منوچهر نسبت داده اند، (تفضلی ۱۳۵۴، ص ۷۸؛ صدیقیان ۱۳۷۵، صص ۲۷۲-۲۷۵) در غرر اخبار آرش در عصر زو کمان می گیرد (شاهنامه کهن، صص ۱۰۲ و ۱۰۳) و این تفاوت در برابر هم داستانی سایر منابع، شاید قرینه ای باشد برای اخذ این داستان از شاهنامه ابومنصوری، البته ثعالبی در جایی دیگر (همان، ص ۹۰) به روایت تیراندازی آرش در دوران منوچهر به عنوان یکی از چند قول گوناگون درباره زمان حمله افراسیاب به ایران زمین اشاره ای کوتاه و گذرا کرده است. دلیل حذف عمدی این داستان پرشور و بسیار معروف^(۳۲) از

شاهنامه معلوم نیست، اگر گمان کنیم که فردوسی «به شیوه معمول خود که آگاهانه می‌کوشیده تا از جنبه‌های وهمی و باورنکردنی پنداشتهای اساطیری ایران باستان بکاهد و آنها را با رعایت نوعی روش راسیونالیستی به صورت موضوعاتی معقول یا پذیرفتنی درآورد.» (باقری ۱۳۷۱، ص ۱۴) این داستان را هم که به نوشته مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ثعالبی (همان، ص ۷۳) و ابن اثیر (ابن اثیر ۱۳۷۰، ص ۱۸۶) جزو شگفتی‌های داستانهای باستان بوده حذف کرده است، درست نیست چون حفظ روایتی‌هایی مانند: ماران دوش ضحاک، اکوان دیو و ... در شاهنامه این توجیه را نقض می‌کند، لذا تنها توضیح یا توجیه نسبتاً منطقی این است که شاید تعارض داستان آرش با وحدت روایی شاهنامه سبب کنار گذاشتن آن شده است و وحدت مورد نظر در این باره، می‌تواند همان پاسخ زنده‌یاد دکتر بهار باشد که «تا رقیبی که نتوان او را به دست رستم کشت، برای رستم وجود نداشته باشد... همچنان که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند، وجود دو پهلوان نیز از هنری بودن شاهنامه می‌کاهد مگر چون سهراب و اسفندیار به دست رستم جان ببازند.» (بهار ۱۳۷۴، صص ۸۹، ۱۲۱) در هر حال جایی که فردوسی، داستانی مانند «اندرز بزرگمهر» را با وجود دلگیر خواندن آن (مسکو ۲۰۶/۸/۲۶۲۷) به نظم درآورده و حذف نکرده است، چشم‌پوشی از روایت آرش کمانگیر حتماً دلیل ویژه و مهمی داشته است. بر این پایه، در حدود امانتداری فردوسی، برعکس نظر برخی از پژوهشگران (یارشاطر ۱۳۷۳، ص ۴۷۳؛ امید سالار ۱۳۷۶، ص ۱۳۰) باید مسئله حذف عمدی داستان / داستانها از منبع / منابع را هم افزود و جالب است که این حذف درباره داستانهای پهلوان آرمان فردوسی، رستم، نیز مصداق دارد. بدین معنی که فردوسی داستانهایی مانند رستم و پیل سپید که به

استناد بیتی از فرخی سیستانی^(۳۳) و آمدن داستان در نزهت‌نامه‌ی علایی (مینوی ۱۳۸۱، صص ۳۵۰ و ۳۵۱) روایت مشهوری در عصر فردوسی بوده است، یا رستم و شبرنگ را که در نامه / اخبار آزاد سرو وجود داشته (صفا ۱۳۶۳، ص ۳۲۳) به نظم درنیاورده است^(۳۴) و حتی می‌توان احتمال داد که شاید روایتیایی همچون: رستم و دژ سپند، رستم و کک کوهزاد، آوردن رستم، کیقباد را از کوه البرز و ... نیز در مجموعه آزاد سرو بوده و فردوسی آنها را کنار گذاشته و تنها بعضی از داستانهای رستم را انتخاب کرده است. منبع دوم برای شناخت تغییرات و گزینشهای فردوسی، غرر ثعالبی است که از دو طریق می‌تواند سودمند باشد، اول (و البته همراه با احتیاط و احتمال) برخی جزییات و موضوعات است که از میان منابع گوناگون، فقط در غرر آمده است و در این موارد شاید منبع او شاهنامه ابومنصوری بوده است ولی در شاهنامه فردوسی دیده نمی‌شود و چه بسا فردوسی آنها را حذف کرده است. برای نمونه از این بخشها ۵۲۰ سال پادشاهی جم (شاهنامه کهن، ص ۴۷)، افکنده شدن جمشید به پیش درندگان (همان)، بیرون آوردن زبان خواب‌گزار به فرمان ضحاک (همان، ص ۵۴)، رفتن ایرج به آذربایجان برای دیدن برادران (ص ۶۲)، یافته شدن درفش کاویانی توسط اقفور شاه اشکانی (ص ۲۶۳)، داستان گودرز کهنین و سه انگشتری (ص ۲۶۸)^(۳۵) و ... دوم: داستانها یا بخشهایی که احتمالاً یا حتماً مأخذ آنها شاهنامه ابومنصوری بوده و در شاهنامه فردوسی یا اصلاً نیامده است و یا با متن غرر تفاوت دارد. برای نمونه در داستان زال و رودابه که شاید از شاهنامه ابومنصوری در شاهنامه و غرر روایت شده است، فرستادن رودابه، کنیزکی را برای راهنمایی زال (همان، ص ۷۷) و چهل روز باده‌گساری سام در بارگاه منوچهر (ص ۸۲) در شاهنامه نیست

یا داستان اسپ‌گزینی رستم در دوره کیقباد آمده است (صص ۱۰۶ و ۱۰۷) درحالی که در شاهنامه رستم، رخس را دردوران زوتهماسب می‌گیرد (خالقی ۳۳۵/۱ و ۳۳۶) و اشاره ظریف ثعالبی (ص ۱۰۷) به پاسخ چوپان که: «این از آن رستم است و از هنگام زادن، رخس رستم نام گرفته» که با جواب چوپان پیر شاهنامه همسان است.

خداوند این را ندانیم کس

همی رخس رستمش خوانیم و بس

(خالقی ۱۰۸/۳۳۶/۱)

احتمال یکسانی منبع فردوسی و ثعالبی را تقویت می‌کند. یا در داستان هفت‌خان اسفندیار، موضوع دو در بودن صندوق نبرد با ازدها (ص ۱۸۸) و همراه بردن بسته‌های زمارود در خان چهارم (ص ۱۸۹) در شاهنامه وجود ندارد. مهمتر از این موارد اختلاف داستانهای رستم و اسفندیار و رستم و شغاد است که به گمان نزدیک به یقین منبع آنها در هردو متن، شاهنامه ابومنصوری بوده است. برای مثال در داستان رستم و اسفندیار: رستم همراه بهمن به دیدار اسفندیار می‌آید (ص ۲۰۷) اما در شاهنامه، خود، به تنهایی و پس از رفتن بهمن، روانه می‌شود (خالقی ۳۲۸/۵ و ۳۲۹) در فرا خواندن سیمرغ به دستور زال، گوسفندان پوست‌کنده پیش سیمرغ می‌نهند تا بخورد (ص ۲۱۴) که این بخش در شاهنامه نیست (خالقی ۳۹۸/۵) رستم برای رفتن به جزیره رستنگاه درخت گز بر پشت سیمرغ می‌نشیند (ص ۲۱۵) ولی در شاهنامه، سوار بر رخس و به راهنمایی سیمرغ بدان جا می‌رود (خالقی ۴۰۲/۵ و ۴۰۳) در اینجا احتمالاً فردوسی در جزئیات منبع تصرف کرده است چون ثعالبی با آن نگرش ویژه به این‌گونه

شگفتی‌ها، ممکن نیست که رخس نشینی رستم را که عادی‌تر است، به سوار شدن او بر سیمرخ دگرگون کند. در غرر، زال سخنان سیمرخ را برای رستم ترجمه می‌کند (ص ۲۱۵) و در شاهنامه، رستم مستقیماً با او هم‌سخن می‌شود (خالقی ۴۰۱/۵) در داستان رستم و شغاد نیز: در غرر (ص ۲۲۱) شغاد، خود، پیش از رسیدن رستم به کابل، نزد شاه کابل می‌رود و باهم به کار کردن چاه می‌پردازند اما در شاهنامه (خالقی ۱۲۷/۵، ۴۴۹): «سواری برافگند پویان شغاد»، در غرر (ص ۲۲۲): «رستم تیری چنان بر پشت او زد که از شکمش درآمد.» حال آنکه در شاهنامه (خالقی ۲۰۰/۴۵۵/۵) شغاد پشت درخت پنهان می‌شود و رستم «درخت و برادر به هم بر، بدوخت» در غرر (ص ۲۲۲) می‌خوانیم: «چون شاه کابل آمد و رستم و دامادش را مرده یافت، هراسان شد و فرمان داد که پیکر شغاد را به سوی کسانش ببرند و کسی را بر مرده رستم گمارد تا او را هم به پیکر برادرش بپیوندند.» در شاهنامه (خالقی ۴۵۶/۵ و ۴۵۷) این بخش دیده نمی‌شود. در غرر (ص ۲۲۳) فرامرز به کابل می‌رود و: «رخس را از چاه بیرون آورد و آن را کفن کرد و به خاک سپرد و تابوت رستم و زواره را به سیستان آورد.» اما در شاهنامه (خالقی ۴۶۰/۵) رخس را کفن می‌کنند و بر پشت پیل، ظاهراً همراه پیکرهای رستم و زواره به سیستان می‌آورند. علت این گونه تفاوتها را به احتمال بسیار باید اختیار و دخالت فردوسی و حفظ استقلال شاعرانه او دانست (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۸۴؛ خالقی مطلق ۱۳۷۴، صص ۷۴۵ و ۷۴۶) نه مثلاً آزادی عمل ثعالبی و البته در حاشیه این دلیل، احتمال اختلاف دست‌نویسهای شاهنامه ابومنصوری نیز همچنان محفوظ است. علاوه بر این نمونه‌ها، پژوهشگران به موارد دیگری نیز از تصرفات فردوسی در منابع خویش اشاره کرده‌اند. (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۱۲۶؛

زریاب خوبی ۱۳۵۷، ص ۱۹۸؛ حمیدیان ۱۳۷۲، صص ۱۲۴-۱۲۹؛ اکبرزاده ۱۳۷۹، صص ۸۷، ۱۲۳ و ۱۸۶) که در مجموع ثابت می‌کند که فردوسی در کنار پای‌بندی به کلیات داستانی شاهنامه ابومنصوری و سایر مآخذ خود مانند: اخبار / نامه آزاد سرو، هم از میان آنها دست به انتخاب و حذف می‌زده (نمونه آرش کمانگیر و برخی از داستانهای رستم) و هم گاهی جزییات داستانها را تغییر می‌داده است (نمونه فریدون و سنگ و...) و این دو نکته مهم و مستند (تغییر و حذف) باید در بحث «امانتداری فردوسی» ملحوظ شود.

آخرین موضوع مرتبط با شاهنامه ابومنصوری در این مقاله بررسی کار دقیقی است. به استناد سخن فردوسی در دیباجه، پس از تدوین شاهنامه ابومنصوری و رواج آن در بین مردم، شاعری جوان و گشاده زبان، نظم این متن مثنوی را بر عهده گرفت اما با مرگ (کشته شدن) ناگهانی او، کار ناتمام ماند (خالقی ۱۳۴-۱۲۶/۱۳/۱) توضیح دیگر فردوسی در مقدمه و مؤخره ابیات بازآورده این شاعر در شاهنامه (خالقی ۷۵/۵ و ۱۷۶) آشکار می‌کند که وی، دقیقی توسی بوده است. هزار و چند بیت بازمانده او در متن شاهنامه فردوسی، اگرچه با رساله پهلوی یادگار زیران بسیار همانند است اما اشاره روشن فردوسی در دو جا - همان گونه که ذکر شد - تردیدی بر جا نمی‌گذارد که مآخذ مستقیم دقیقی، شاهنامه ابومنصوری بوده است و مؤلفان این متن ظاهراً از کتاب یادگار زیران استفاده کرده بودند و همین واسطه، سبب مشابهت سروده‌های دقیقی و متن پهلوی شده است. (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۲۱؛ ضفا ۱۳۵۵، ص ۱۴؛ هم او ۱۳۶۹، ص ۵۴) با رویکرد به این موضوع قطعی، پرسش بسیار مهمی که پیش می‌آید - و دشواری و پیچیدگی آن بسان مسئله اشکانیان است - این است که

چرا منظومه دقیقی علی‌رغم اشتراک منبع با شاهنامه فردوسی، به جای رعایت ترتیب زمانی و داستانی مأخذ که با پادشاهی کیومرث آغاز می‌شده - چنان که در اثر فردوسی می‌بینیم - از داستان شهریار گشتاسپ و ظهور زرتشت شروع شده و در واقع ناقص است» به سخنی دیگر، چرا دقیقی، نظم خویش را از میانه‌های منبع منشور آغازیده است؟ این نکته از دیرباز توجه محققان را به خود جلب کرده و معروفترین و ساده‌ترین پاسخی که به آن داده‌اند، این است که چون دقیقی بر آیین زرتشت بوده و یا حداقل گرایشهای زرتشتی داشته است، خود به عمد، این بخش از شاهنامه ابومنصوری را برای آغاز کار برگزیده است (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۴۸؛ پورداوود ۱۳۶۳، ص ۵۵ (مقدمه)؛ معین ۱۳۶۳، صص ۲۷ و ۲۸؛ عفیفی ۱۳۵۵، صص ۹۲ و ۹۳) اما پژوهشهای بیشتر و علمی‌تر امروز تقریباً اثبات کرده که دقیقی زرتشتی نبوده است (شدر ۱۳۵۶، صص ۴۷۱-۴۹۷؛ محیط طباطبایی ۱۳۶۹، دقیقی و شاهنامه فردوسی، صص ۲۸۴-۲۸۷، زرین‌کوب ۱۳۷۴، صص ۲۲ و ۲۳؛ افشار ۱۳۵۵، صص ۸۰-۹۱؛ خالقی مطلق ۱۳۵۵، صص ۲۳۰-۲۳۴، امیدسالار ۱۳۷۶، ص ۱۲۲؛ روشن ۱۳۷۰، ص ۲۲۶) و بر همین بنیاد پاسخ مذکور، دیگر پذیرفته نیست، افزون بر دلایل پژوهشگران، این را نیز باید در نظر داشت که دقیقی ظاهراً و چنان که معروف است، به دستور شهریار سامانی (نوح بن منصور) و در دربار او کار نظم شاهنامه ابومنصوری را شروع کرده بود، از این روی حتی اگر زرتشتی و یا دارای تمایلات زرتشتی هم بوده است، بسیار قابل تأمل می‌نماید که به صرف علایق شخصی، ترتیب سنتی و رایج منبع خویش (از کیومرث تا یزدگرد) را برهم زده باشد چون به هر حال امکان داشت که متولیان و سفارش‌کنندگان (پادشاه و درباریان) بر او خرده بگیرند. درباره این ابهام، نظریات

دیگری نیز مطرح شده است. از جمله: دقیقی بخشی از شاهنامه ابومنصوری را در دست داشته نه همه آن را و یا منبع او اصلاً به شاهنامه ابومنصوری مربوط نبوده است (محیط طباطبایی ۱۳۶۹، نقش خداینامه در پیدایش شاهنامه، ص ۲۷۴؛ هم او ۱۳۶۹، دقیقی و شاهنامه، ص ۲۸۶؛ هم او ۱۳۶۹، تازه یا کهنه؟ ص ۲۹۶) که نص شاهنامه این فرضیه را سخت سست می‌کند. دیگر اینکه برتری نقش اسفندیار بر رستم در شاهنامه ابومنصوری علت آغاز کار دقیقی از پادشاهی گشتاسپ است (خالقی مطلق ۱۳۶۳، ص ۱۱۹). اما دقیقی به کدام دلیل جانب اسفندیار را گرفته و داستان را از جایی که برتری او بر رستم اشکارتر بوده، به نظم درآورده و کار خویش را ناقص کرده است؟ سه دیگر: همچنان که فردوسی «اجزای حماسه‌اش را در عمل مطابق با توالی حوادث در شکل کنونی آن نظم نکرده است [و] به اقتضای احوال تدریجاً هر وقتی بخشی از آن را به نظم درآورده است» (زرین کوب ۱۳۷۴، ص ۳۰) پس بی‌ترتیبی کار دقیقی نیز غریب نیست، ولی این قیاس هم استوار نمی‌نماید؛ چرا که فردوسی، جز از داستانهایی که پیش از حدود (۳۷۰ هـ. ق) و نیز به هنگام تدوین دوم سروده و بر ساختار اصلی منظومه افزوده است، محتملاً در تحریر نخست تابع توالی شاهنامه ابومنصوری بوده است. در کنار این نظریات، به دو فرضیه دیگر هم باید اشاره کرد. نخست: همان احتمال تفاوت نسخه‌های شاهنامه ابومنصوری که شاید دست‌نویس مورد استفاده دقیقی با آن فردوسی، اختلافهایی داشته است. چنان که دست‌کم نفوذ تحریرهای دینی خداینامه در این بخش از منبع دقیقی در مقایسه با منش و کنش گشتاسپ و پیرامونیان او در سروده‌های فردوسی، بسیار محسوس است. دوم این که: ابیات دقیقی در شاهنامه، همان‌گونه که بارتولد نیز توجه کرده

است (بارتولد ۱۳۶۹، ص ۵۷) بدون هیچ مقدمه و به صورت ناگهانی با این بیت آغاز می‌شود:

چو گشتاسپ را داد لهراسپ تخت
 فرود آمد از تخت و بر بست رخت

(خالقی ۱۴/۷۶/۵)

با توجه به شیوه فردوسی که جز از داستانهایی که خطبه جداگانه دارند، داستان کیومرث (یعنی سرآغاز روایی شاهنامه) را هم با چند بیت مقدمه شروع کرده است و نیز منظومه‌های پیرو شاهنامه که همه با پیش‌درآمد آغاز می‌شوند، این موضوع از نظر شیوه شاعری و سبک نظم داستان (داستان‌سرایی) اندکی نامأنوس است، از این روی احتمال می‌رود که شاید این بخش مقدمه‌ای داشته و چه بسا که دقیقی بیت‌های بیشتری از آنچه در شاهنامه (۱۰۱۵ بیت در چاپ دکتر خالقی مطلق، ۱۰۱۷ بیت در چاپ مهندس جیحوتی؛ ۱۰۰۹ بیت در چاپ مسکو و ۱۰۲۳ بیت در تصحیح ژول مول) آمده، سروده بوده است. البته فردوسی، آشکارا از زبان دقیقی می‌گوید که او تقریباً هزار بیت را به نظم کشیده بود.

ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار
 بگفتم سر آمد مرا روزگار

(خالقی ۱۱/۷۶/۵)

اما شاید تنها در حدود هزار بیت از سخنان دقیقی به فردوسی رسیده بود و نه بیشتر^(۳۶) دکتر خالقی مطلق سالها پیش با بررسی نزدیک به صد بیت منسوب به فردوسی معتقد بودند که: «هیچ بیتی یافت نشد که نوعی با محتوای شاهنامه بخورد.» (خالقی مطلق ۱۳۵۵، صص ۲۳۵ و ۲۳۶) و به همین جهت فرضیه مورد

بحث را رد کرده‌اند اما نگارنده با استفاده از منبعی جدیدتر که ابیات منسوب به دقیقی در بحر متقارب را آورده است، ۵۴ بیت با مضمون و سبک حماسی یافته است که هیچ‌یک از آنها یا در شاهنامه نیامده (طبق کشف‌الایات دکتر دبیرسیاقی) و یا این که جزو ابیات الحاقی آن (۲ بیت) است. (برای این بیتها دقیقی ۱۳۶۸، صص ۱۰۸-۱۱۴) علاوه بر این، با اینکه «تاریخ شروع نظم گشتاسپ‌نامه درست معلوم نیست ولی مسلماً بعد از سال ۳۶۵ یعنی در حدود ۳۶۶ و ۳۶۷ است. زیرا چنان که می‌دانیم نوح بن منصور در سال ۳۶۵ به سلطنت نشست و دقیقی در آغاز عهد او به نظم شاهنامه شروع کرد و پس از هزار بیت در حدود سالهای ۳۶۸ و ۳۶۹ کشته شد.» (صفا ۱۳۶۳ ف صص ۱۷۰ و ۱۷۱) با این وصف حتی اگر مدت زمان پرداختن دقیقی به این کار را یک سال یا اندکی کمتر بپنداریم، بعید می‌نماید که شاعری همچون دقیقی، در این برهه تنها هزار و چند بیت (یعنی روزی سه بیت یا کمتر) سروده باشد، آن هم در کاری که گویا به فرمان پادشاه سامانی بوده و بی‌گمان شتاب بیشتری می‌طلبیده است، پس این قرینه عقلی نیز به سود فرضیه احتمالی بیشتر بودن ابیات دقیقی است اما به هر روی، با همه این حدسها و تصورات، پرسش پیچیده مورد بحث همچنان به قوت خویش باقی است و پاسخی قانع‌کننده و مستدل نمی‌یابد.

در پایان به دو نکته فرعی ولی مهم دیگر نیز اشاره می‌شود، نخست این که معمولاً به استناد مقدمه اول و سوم شاهنامه و مقدمه افسانه‌آمیز بایسنقری و نیز برخی تذکره‌ها، اعتقاد غالب این است که دقیقی، نظم شاهنامه ابو منصور را به دستور نوح بن منصور سامانی آغاز کرده است (برای متن این مقدمه‌ها: ریاحی ۱۳۷۲، صص ۱۹۳، ۳۲۹ و ۳۷۰) در صورتی که کهن‌ترین منبع درباره کار دقیقی

یعنی شاهنامه، به صراحت می‌گوید که دقیقی، خود، به خواست و پیشنهاد خویش این کار را برعهده گرفت.

جوانی بیامد گشاده زبان
سخن گفتنی خوب و طبعی روان
به شعر آرم این نامه را گفت من
از او شادمان شد دل انجمن

(خالقی ۱۲۸/۱۳/۱ و ۱۲۹)

آیا این سخن فردوسی از نظر تاریخی سزاوار اعتماد و قبول است یا اینکه وی به دلیل خاصی، مثلاً احتیاط در نام نبردن از سامانیان به سبب تقدیم کتاب به محمد غزنوی موضوع را دگرگون کرده است؟ جالب است که در صورت پذیرش اختیاری - و نه فرمایشی - بودن شاهنامه‌سرایی دقیقی، مسئله انتخاب گشتاسپ‌نامه برای نظم، از منظر دیگری قابل بحث خواهد بود.

مطلب دوم هم اینکه: نگارنده حدس می‌زند که شاید فردوسی هزار و چند بیت دقیقی را در تدوین نخست وارد شاهنامه کرده است؛ چرا که دقیقی به هر حال بخشی از شاهنامه ابومنصوری را سروده بود و هنگامی که فردوسی در نظم پیوسته و مرتب این نامه در سالهای (۳۸۴-۳۷۰) به موضع مربوط (پادشاهی گشتاسپ) رسیده است به جای بازسرایی داستان، همان بیتها را گنجانده (هم برای پیوند موضوع و هم ظاهراً برای سنجش سخنوری خویش و دقیقی از سوی دیگران) و سخن خود را با حفظ ارتباط موضوعی با ابیات دقیقی (به دلیل اشتراک منبع) از سر گرفته است. اما مقدمه این بیتها (به خواب دیدن دقیقی) و مؤخره (نقد شعر دقیقی و ستایش محمود) را در تدوین دوم افزوده است. (به

دلیل اشاره به سال (۳۸۵ هـ. ق) و نیز مدح محمود) در اینجا چند بیت پایانی سخن دقیقی و آغاز مجدد گفتار فردوسی را با حذف بیت‌های نقد و مدح، پشت سر هم می‌آوریم تا پیوند موضوعی بهتر و دقیق‌تر ملاحظه شود:

چو ارجاسپ آگاه شد شاد گشت
از اندوه دیرینه آزاد گشت
سران را همه خواند و گفتا روید
سپاه پراکنده گرد آورید
برفتند گردان لشکر همه
به کوه و بیابان و جای رمه
بدو باز خواندند لشکرش را
گزیده سواران کشورش را

(خالقی ۱۷۳/۵ و ۱۷۴ / ۱۰۲۵-۱۰۲۸)

(بایان بیت‌های دقیقی)

بفرمود تا کهرم تیغ‌زن
برد پیش سالار چین انجمن
که ارجاسپ را بود مهتر پسر
به خورشید تابان برآورده سر
بدو گفت بگزین ز لشکر سوار
ز گردان شایسته مردی هزار

یادداشت‌ها:

۱. بر همین بنیاد است که روانشاد دکتر زرین کوب، محققان هشیار را از ورود در این بحث برحذر داشته‌اند. برای آگاهی بیشتر رک: فردوسی و شاهنامه، نامورنامه، ص ۵۵.
۲. بدیهی است که در این زمینه فرضیات و دیدگاه‌های غیرعلمی هم دیده می‌شود که شماری از آنها اعتبار نسبی نیز ندارد برای نمونه: شاهنامه ابومنصوری منبع فرعی شاهنامه بوده است. شاهنامه ابومنصوری مبتنی بر منابع عربی بوده است. منابع فردوسی، شفاهی بوده است. شاهنامه بر پایه دو متن ترکی سروده شده است. برخی داستانهای شاهنامه، از حافظه فردوسی به نظم درآمده است. شاهنامه ابومنصوری، فقط مأخذ بخش ساسانیان بوده است و....
۳. در کتاب:
Das Iranische königsbuch Aufbau und Gestalt des schahname von Firdosi, Akademic wissenschaften und der Literature in Mainz, 1954
۴. درباره استنساخ و توزیع داستانهای منظوم فردوسی پیش از سال ۳۷۰ هـ. ق رک: ریاحی، محمدمین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، ص ۵۲.
۵. درباره فضای حماسی طوس در عصر فردوسی و تأثیرات فکری - فرهنگی آن بر شاعر، رک: اسلامی ندوشن، محمدعلی، سرو سایه افکن، ص ۵۲؛ خالقی مطلق، جلال، طوس زادگاه دقیقی است؟ یادنامه دقیقی طوسی، صص ۲۴۱-۲۴۵. زرین کوب، عبدالحسین، فردوسی و شاهنامه، نامورنامه، صص ۶۵-۶۸، شفیعی کدکنی، محمدرضا، نکته‌ای درباره طوس و حماسه‌های ملی، هستی، اسفند ۱۳۷۱، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.
۶. پرسیدم از هرکسی بی‌شمار بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی ببايد سپردن به ديگر کسی
۷. برای دیدن دلایل برخی دیگر از پژوهشگران، رک: جیحوتی، مصطفی، شاهنامه، کتاب صفر، صص ۴۰-۳۵؛ شیرانی، حافظ محمودخان، شرح احوال فردوسی از شاهنامه، در شناخت فردوسی، صص ۶۰-۶۶؛ صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، صص ۱۷۷-۱۷۹؛ موسوی، مصطفی، بیژن و منیژه، صص نه - یازده؛ مینوی، مجتبی، فردوسی و شعر او، صص ۶۶-۷۰؛ دکتر علیرضا شاپور شهبازی هم زمان سرایش بیژن و منیژه را ۳۶۵ هـ. ق (۳۵ سالگی) فردوسی می‌دانند. رک:
- Ferdowsi, A critical biography, Harvard University and Mazda Publication, California, 1991, p. 65.
۸. در این باره همچنین رک:

Khatibi, Abulfazl, On the source of the story of Bizhan and manhzha, Tafazzoli Mermorial volume, ed. By M. Omidasalar (in print).

(مشخصات و مضمون این مقاله چاپ نشده، از گفتار دیگری از آقای خطیبی استفاده شده است (خطیبی ۱۳۸۱، ص ۷۰) مرحوم استاد ملک‌الشعراء بهار نیز به احتمال بودن داستان بیژن و منیژه در شاهنامه ابومنصوری اشاره کرده‌اند. رک: شرح حال فردوسی از روی شاهنامه، فردوسی‌نامه بهار، ص ۳۲.

۹. برای دیدن شماری از این معیارها و قراین رک: ریاحی، محمدامین، فردوسی، ص ۸۴.

۱۰. صلابت قطعه‌ای هم که با این مطلع به نام فردوسی آمده، شاهنامه‌ای است:

فلک گر به زیر نقاب اندر است و گر زیر پرّ عقاب اندر است

۱۱. ایشان هم چنین اشاره کرده‌اند که تاریخ (۳۸۹ هـ. ق) که مورد استناد برخی از محققان قرار گرفته، الحاقی است.

۱۲. برای پشتوانه‌های بیت مربوط به پایان سال تدوین نخست در نسخه‌های مختلف، رک: ریاحی، محمدامین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، صص ۳۵ و ۴۰؛ خالقی مطلق، جلال، تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، همان، ص ۴۲۰.

۱۳. به اعتقاد شاهنامه‌پژوهان، تعبیراتی مانند: نامه باستان، نامه شهریار، نامه پهلوان و... در شاهنامه، ناظر بر شاهنامه ابومنصوری است. رک: خالقی مطلق، جلال، دو نامه درباره بدیهه‌سرایی شفاهی و شاهنامه، ایران‌شناسی، سال نهم، شماره ۱، ص ۴۳، ریاحی، محمدامین، آن هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، صص ۵۷ و ۵۸، هم او، فردوسی، ص ۸۴.

۱۴. در مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است: «امیر ابومنصور عبدالرزاق... دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوند کتب را... گرد کرد و بنشانند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هاشان و زندگانی هر یکی و روزگار داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین از کی نخستین... تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود.» رک: قزوینی، محمد، مقدمه قدیم شاهنامه، هزاره فردوسی، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۱۵. درباره محتوای شاهنامه ابومنصوری، رک: نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران، صص ۴۲ و ۴۳، ریاحی، محمدامین، فردوسی، ص ۳۶۱ و درباره منابع شاهنامه ابومنصوری رک: خالقی مطلق، جلال، دو نامه درباره بدیهه‌سرایی شفاهی و شاهنامه، همان، ص ۴۳، هم او، در پیرامون منابع فردوسی، همان، ص ۵۱۳، هم او، یادداشتهای شاهنامه، صص ۲۲ و ۲۳.

۱۶. تقریبی به این دلیل که فردوسی در این قطعه به دو سال متفاوت از عمر خویش اشاره می‌کند:

- مرا سال بگذشت بر شست و پنج نه نیکو بود گر بیازم به گنج
(مسکو ۲۱۶۷/۱۳۸/۹)
- ورا سال سی بد مرا شست و هفت نپرسید زین پیر و تنها برفت
(مسکو ۲۱۸۰/۱۳۸/۹)
- البته بیت دوم در تصحیح ژول مول و نیز چاپ بروخیم (طبق حاشیه چاپ مسکو) به صورتی است
که همان ۶۵ سالگی را بیان می‌کند:
- ورا شست و پنج و ورا شست و هفت نپرسید از این پیر و تنها برفت
(ژول مول ۲۲۵۹/۲۱۵۵/۷)
۱۷. بر پایه تحقیق و یافته جدید دکتر شفیعی کدکنی، اثیرالملک نیشابوری در حدود صد سال پیش از
بنداری، شاهنامه را به عربی ترجمه کرده و به عنوان «معرّب شاهنامه» شهرت داشته است اما
متأسفانه این ترجمه تا امروز به دست نیامده است. در این باره رک: نخستین ترجمه عربی شاهنامه،
خلاصه مقالات همایش بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه
فردوسی، مشهد، ۱۳۸۲، ص ۱۸.
۱۸. برای دیدن داستانهایی از شاهنامه که در غرر ثعالبی نیامده است، رک: تاریخ ثعالبی، صص صد و
چهار - صد و پانزده (مقدمه زوتنبرگ).
۱۹. چنان که در بخشی از «پیکار کیخسرو و افراسیاب» می‌گوید: «میان پیشروان دو لشکر برخوردارهایی
روی داد که نام بردن از آنها به درازا می‌کشد.» رک: شاهنامه کهن، ص ۱۴۵.
۲۰. هانزن با تأکید تمام (همان، صص ۱۱۴، ۱۱۸ و ۱۶۰) و دکتر امیدسالار (همان، صص ۱۹۶-۱۹۸) و
آقای خطیبی (همان، ص ۶۵) با احتیاطی بیشتر معتقدند که هفت‌خان رستم در شاهنامه ابومنصوری
بوده است.
۲۱. درباره بودن داستان رستم و شغاد در شاهنامه ابومنصوری رک: نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران،
ص ۴۳، تقی‌زاده، حسن، شاهنامه و فردوسی، همان، ص ۸۶، خالقی مطلق، جلال، مطالعات
حماسی؛ فرامرزنانه، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹، ص ۷۴۳،
خطیبی، ابوالفضل، راوی و روایت مرگ جهان پهلوان در شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات و علوم
انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران، سال دوم، شماره ۶ و ۷ و ۸، ص ۱۳۷.
۲۲. چنان که مثلاً مرحوم استاد ملک‌الشعراء بهار پنداشته‌اند. رک: شرح حال فردوسی از روی شاهنامه،
همان، ص ۶۹.

پراگنده در دست هر موبدی ازو بهره‌ای نزد هر بخردی

(خالقی، ۱۱۵/۱۲/۱ و ۱۱۶)

۲۵. معرفی گیومرث به عنوان نخستین انسان از باورداشتهای دینی زرتشتیان است که کامل‌ترین گزارش آن در بندهش آمده و ظاهراً سابقه‌ای اوستایی دارد. در این باره رک: یارشاطر، احسان، تاریخ ملی ایران، همان صص ۴۸۲ و ۵۲۶، گویا به هنگام تألیف متنهای فارسی میانه، گیومرث هم نخستین انسان و هم نخستین شاه دانسته شده است. رک: دریایی، تورج، گیومرث: شاه گل یا شاه کوه (لقب انسان نخستین در سنت زردشتی)، تاریخ و فرهنگ ساسانی، صص ۱۶۵ و ۱۷۱.

۲۶. ظاهراً دکتر خالقی مطلق شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی را تنها مربوط به تحریرهای شاهی خداینامه می‌دانند. رک: ابوعلی بلخی، همان، ص ۱۰۷۵.

۲۷. بر این گونه بگذشت سالی دویست تو گفتی که اندر زمین شاه نیست

(مسکو ۵۳/۱۱۶/۷)

۲۸. معمولاً در بحث شاهنامه‌های پیش از فردوسی، غیر از شاهنامه ابومنصوری، از سه شاهنامه مسعودی مروزی، ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی نام برده می‌شود ولی از آنجایی که به ظن استوار، ابوعلی بلخی همان ابوالمؤید بوده است، در متن به دو - و نه سه - شاهنامه اشاره شده است. در این باره رک: خالقی مطلق، جلال، ابوعلی بلخی، همان، ص ۱۰۷۷؛ اذکایی، پرویز، شاهنامه و خداینامک‌ها، هستی، پاییز ۱۳۸۰، صص ۳۴ و ۳۵.

۲۹. چه گفت اندر آن نامه راستان که گوینده یاد آرد از باستان

(مسکو ۴۷/۱۱۵/۷)

چنین گفت داننده دهقان چاج کزان پس کسی را نبذ تخت عاج

(مسکو ۴۹/۱۱۵/۷)

۳۰. بیرونی، آثارالباقیه را در دربار امیر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری در گرگان تألیف کرده است.

۳۱. برای بحثی جامع و سودمند درباره حدود امانت و دخالت فردوسی رک: حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، صص ۱۱۱-۱۳۹، و برای دیدگاههای معتدل‌تر درباره چگونگی برخورد فردوسی با منابع، رک: هانزن، کورت هاینریش، شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب، ص ۴؛ مینوی، مجتبی، فردوسی و شعر او، صص ۷۸ و ۷۹، ریاحی، محمدمین، مقدمه بر شاهنامه ژول مول، ص ۱۸، قریب، مهدی، مسیر پرتضاد رنج سی ساله، بازخوانی شاهنامه، ص ۲۰۸، صدیقیان، مهین‌دخت،

- چگونگی تحول اسطوره‌های ایرانی در روایت‌های دوره اسلامی، یاد بهار (یادنامه دکترمهرداد بهار)، ص ۲۸۲، سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستانهای شاهنامه)، ص ۴۵.
۳۲. به این داستان در منابعی چون: اوستا، ماه فروردین روز خرداد، مجمل‌التواریخ، تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، البدء والتاریخ، آثارالباقیه، التفهیم، زین‌الاحبار، فارس‌نامه و غرر اخبار اشاره شده که نشان‌دهنده شهرت و رواج آن است.
۳۳. و گر که رستم پیلی بکشت در خردی هزار پیل دمان کشته‌ای تو در بربر (دیوان، ص ۱۳۰)
۳۴. درباره دلایل الحاقی بودن داستان رستم و پیل سپید در برخی نسخ و چاپهای شاهنامه، رک: خالقی مطلق، جلال، معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، گل رنجهای کهن، صص ۱۳۹-۱۵۳.
۳۵. زوتنبرگ (تاریخ ثعالبی)، صص صد و نه - صد و یازده) این دو داستان را به همراه نمونه‌های دیگر، جزو روایاتی می‌آورد که آنها را در هیچ‌یک از منابع و تاریخهای کهن، غیر از غرر اخبار نیافته است و البته باید افزود: مشروط بدین که بررسی او کامل بوده باشد.
۳۶. درباره این گمان که ابیات دقیقی، بیش از هزار و چند بیت موجود در شاهنامه بوده است، رک: ماسه، هانری، فردوسی و حماسه ملی، ص ۵۳؛ بارتولد، و، درباره تاریخ حماسی ملی ایران، همان، ص ۵۷؛ استاریکف، ا.ا. فردوسی و شاهنامه، ص ۷۲؛ تودوآ، ماگالی، از پانزده دریچه (نگاهی به فردوسی و شاهنامه او) ص ۴۷ (نقل نظریه چایکین)؛ محیط طباطبایی، محمد، تازه یا کهنه؟ همان، ص ۲۹۵.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین: *تاریخ کامل*، برگردان دکتر محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر، ج ۱، ۱۳۷۰.
- البنداری، قوام‌الدین فتح بن علی . (۱۴۱۳ه.ق) *الشاهنامه*، فارنها بالاصل الفارسی و اکمل ترجمتها فی مواضع و صححها و علّق علیها و قدّم لها: الدكتور عبدالوہاب عزام، دار سعادت الصباح، الطبعة الثانية ۱۴۱۳ ه.ق).
- البيروني، ابوريحان محمد بن احمد: *آثارالباقية عن القرون الخالية*، تحقيق و تعليق دکتر پرويز اذکایی، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۰.

- اذکایی، پرویز: *شاهنامه‌ها و خداینامک‌ها*، فصلنامه هستی، پاییز ۱۳۸۰.
- استاریکف، ا.ا.: *فردوسی و شاهنامه*، ترجمه رضا آذرخشی، سازمان کتابهای جیبی، چاپ دوم، ۱۳۴۶.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی: *سرو سایه افکن* (درباره فردوسی و شاهنامه)، انتشارات یزدان، چاپ سوم ۱۳۷۳.
- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر: *تاریخ الطبری (تاریخ الامم والملوک)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث بیروت، الجزء الاول، بی تا.
- افشار، ایرج: *دقیقی در تحقیقات شرق شناسی*، یادنامه دقیقی طوسی، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.
- اکبرزاده، داریوش: *شاهنامه و زبان پهلوی* (مقایسه داستانی و زبانی شاهنامه با منابع بازمانده از زبان پهلوی) مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه، ۱۳۷۹.
- امیدسالار، محمود: در دفاع از فردوسی، ترجمه ابوالفضل خطیبی، نامه فرهنگستان، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۶.
- سه کتاب درباره فردوسی و شاهنامه (ایران شناسی در غرب)، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۸۱.
- هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۸۱.
- بارتولد، و: *درباره تاریخ حماسه ملی ایران*، ترجمه کیکاووس جهانداری، هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی) گردآوری: یحیی مهدوی - ایرج افشار، انتشارات اساطیر، ج ۱، ۱۳۶۹.
- باقری، مهری: *بازتاب یک مضمون فولکلوریک در حماسه ملی ایران*، کلک، شماره ۳۰، شهریور ۱۳۷۱.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ: *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات هیرمند، ج ۱، ۱۳۷۴.

- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا): شرح حال فردوسی از روی شاهنامه، فردوسی‌نامه بهار، به کوشش محمد گلبن، مرکز نشر سپهر ۱۳۴۵.
- بهار، مهرداد: سخنی چند درباره شاهنامه، جستاری چند در فرهنگ ایران، انتشارات فکر روز، چاپ دوم ۱۳۷۴.
- بیرونی، ابوریحان: آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۳.
- پورداوود، ابراهیم (مقدمه): بیژن و نیژه، نشر جویا، ۱۳۶۳.
- تفضلی، احمد: آرش، دانشنامه ایران و اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، ۱۳۵۴.
- تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش دکتر ژاله آموزگار، انتشارات سخن، ۱۳۷۶.
- تقی زاده، سید حسن: شاهنامه و فردوسی، هزاره فردوسی، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- تودوآ، ماگالی: از پانزده دریچه (نگاهی به فردوسی و شاهنامه او) زیر نظر دکتر محمدکاظم یوسف‌پور، انتشارات دانشگاه گیلان، ۱۳۷۷.
- ثعالبی: تاریخ غررالسیر (غرر اخبارالملوک الفرس و سیرهم) با مقدمه روتنبرگ، ترجمه محمد فضائلی، نشر نقره، ۱۳۶۸.
- شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غررالسیر) پارسی گردان سید محمد روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۷۲.
- حمیدیان، سعید: درآندی بر اندیشه و هنر فردوسی، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۷۶). «دو نامه درباره بدیهه سرایی شفاهی و شاهنامه»، ایران شناسی، سال نهم، شماره ۱، شماره بهار، صص ۳۸-۵۰.
- طوس زادگاه دقیقی است؟ یادنامه دقیقی طوسی، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.
- حماسه سرای باستان، گل رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز ۱۳۷۲.
- ابوعلی بلخی، دانشنامه ایران و اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۸، ۱۳۵۷.

- مطالعات حماسی ۲ - فرامرنامه، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی
تبریز، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹، تابستان و پاییز ۱۳۶۲.
- معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، گل رنجهای کهن، ۱۳۶۲.
- اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه، ایران‌شناسی، سال هفتم،
شماره ۴، زمستان ۱۳۷۴.
- دو نامه درباره بدیهه‌سرایی شفاهی و شاهنامه، ایران‌شناسی، سال نهم،
شماره ۱، بهار ۱۳۷۶.
- در پیرامون منابع فردوسی، ایران‌شناسی، سال دهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۷.
- یادداشت‌های شاهنامه، بنیاد میراث ایران، نیویورک، ۱۳۸۰ (۲۰۰۱).
- درباره عنوان داستان دوازده رخ، سخنهای دیرینه (سی گفتار درباره
فردوسی و شاهنامه)، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار، ۱۳۸۱.
- تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، همان.
- نگاهی به هزار بیت دقیقی، همان.
- تکرار در شاهنامه، همان.
- خطیبی، ابوالفضل: راوی و روایت مرگ جهان پهلوان در شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات و
علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران، دوره جدید، سال دوم، شماره ۶ و ۷ و ۸، پاییز
۷۳ - بهار ۷۴.
- ابومنصور معمری، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف
بزرگ اسلامی، ج ۶، ۱۳۷۳.
- روایتی دیگر از داستان رستم و اسفندیار، نامه فرهنگستان، شماره ۱۰،
تابستان ۱۳۷۶.
- سرگذشت سیرالملوک ابن مقفع، یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش
دکتر علی‌اشرف صادقی، انتشارات سخن، ۱۳۷۹.
- یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی)
نامه فرهنگ.....

- دیرسیاقی، محمد: زندگی نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، انتشارات علمی، ۱۳۷۰.
- کشف‌الایات شاهنامه فردوسی، انتشارات مدیر ۱۳۷۸.
- دریایی، تورج: کیومرث، شاه گل یا شاه کوه؟ (لقب انسان نخستین در سنت زرتشتی) تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۲.
- دقیقی طوسی: دیوان به اهتمام دکتر محمدجواد شریعت، انتشارات اساطیر ۱۳۶۸.
- دوستخواه، جلیل: زمان و زندگی فردوسی و پیوندهای او با هم‌روزگاران، حماسه ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، انتشارات آگه، ۱۳۸۰.
- پشتوانه‌های شاهنامه، خاستگاه‌های دوگانه و دیدگاه‌های دوگانه، همان.
- رزمجو، حسین: قلمرو ادبیات حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱.
- رضازاده لنگرودی، رضا: ابن اثیر، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المغارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ۱۳۷۴.
- روشن، محمد: خداینامه‌ها و شاهنامه فردوسی، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، انتشارات مدبر، ۱۳۷۰.
- ریاحی، محمدامین: سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- فردوسی، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵.
- آن هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، پایداری حماسی، انتشارات مروارید ۱۳۷۹.
- تأملی دیگر در سال‌شماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل شاهنامه، پایداری حماسی، همان.
- زریاب خویی، عباس: افسانه فتح الحضر در منابع عربی و شاهنامه، شاهنامه‌شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه ۱۳۵۷.
- زرین‌کوب، عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۵.
- با کاروان حله، انتشارات علمی، چاپ نهم ۱۳۷۴.

- فردوسی و شاهنامه، نامورنامه (درباره فردوسی و شاهنامه) انتشارات سخن
۱۳۸۱.
- سرامی، قدمعلی: از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه)، انتشارات علمی و
فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- شدر، هانز هاینریش: آیا دقیقی زرتشتی بود؟ ترجمه حشمت مؤید، یادگارنامه حبیب یغمایی،
زیر نظر غلامحسین یوسفی، محمد ابراهیم باستانی پاریزی و ایرج افشار، انتشارات توس،
۱۳۵۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا: نکته‌ای درباره طول و حماسه‌های ملی، فصل‌نامه هستی، اسفند
۱۳۷۱.
- شیرانی، حافظ محمودخان: شرح احوال فردوسی از شاهنامه، در شناخت فردوسی، دکتر شاهد
چوهدری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- صدیقیان، مهین‌دخت: فرهنگ اساطیری حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی.....
..... چگونگی تحول اسطوره‌های ایرانی در روایت‌های دوره اسلامی، یاد بهار
یادنامه دکتر مهرداد بهار، انتشارات آگه، ۱۳۷۶.
- صفا، ذبیح‌الله: منظومه یادگار زریر، یادنامه دقیقی طوسی، شورای عالی فرهنگ و هنر ۱۳۵۵.
..... حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
- رزنامه سگاوندکوه (دو روایت از یک داستان حماسی) هفتاد مقاله (ارمغان
فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، گردآوری یحیی مهدوی - ایرج افشار، انتشارات
اساطیر، ج ۱، ۱۳۶۹.
- تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، ج ۲، چاپ سیزدهم ۱۳۷۳.
- نظری به مآخذ شاهنامه و دیگر حماسه‌های ملی، نمیرم از این پس که من
زنده‌ام، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴.
- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده،
انتشارات اساطیر، ج ۲، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.

عفیفی، رحیم: حماسه دقیقی و نوشته های پهلوی، سادنامه دقیقی طوسی، شورای عالی فرهنگ و هنر ۱۳۵۵.

فرخی سیستانی: دیوان به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی زوار، چاپ چهارم ۱۳۷۱. فردوسی: شاهنامه، تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات سخن، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

..... شاهنامه، (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان،
..... شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحوتی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان ۱۳۷۹.

..... شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، دفتر یکم، ۱۳۶۸، دفتر دوم کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹، دفتر سوم، همان جا ۱۳۷۳، دفتر پنجم، همان جا ۱۳۷۵.

فروزانفر، بدیع الزمان: سخن و سخنوران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم ۱۳۶۹. فشارکی، محمد: شاهنامه بنداری، نسخه فلورانس و شاهنامه طبع مسکو، شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی، زیر نظر مهراب اکبری، مرکز مطالعات ایرانی ۱۳۷۳. بنداری اصفهانی و ترجمه شاهنامه، مجله مطالعات و پژوهشهای دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان، شماره ۲۰ و ۲۱، بهار و تابستان ۱۳۷۹.

قریب، مهدی: مسیر پرتضاد رنج سی ساله، بازخوانی شاهنامه، انتشارات توس ۱۳۶۹. قزوینی، محمد: مقدمه قدیم شاهنامه، هزاره فردوسی، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

..... یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، ج ۸، ۱۳۶۳. قطران تبریزی: دیوان (از روی نسخه مرحوم محمد نخجوانی)، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۲. کریستن سن، آرتور: کیانیان، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات علمی و
..... فردوسی و حماسه ملی ایران، ترجمه سیروس ذکا، فصلنامه هستی، بهار ۱۳۷۲.

کیوانی، مجدالدین: اسکندر، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ۱۳۷۷.

- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود: تاریخ گردیزی، تصحیح و تحشیه: عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ماسه، هانری: فردوسی و حماسه ملی، ترجمه دکتر مهدی روشن ضمیر، انتشارات دانشگاه تبریز، چاپ دوم ۱۳۷۵.
- متینی، جلال: درباره مسئله منابع فردوسی، ایران شناسی، سال دهم، شماره ۲، ۱۳۷۷.
- محیط طباطبایی، محمد: شاهنامه آخرش خوش است، شاهنامه شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۷.
- تازه یا کهنه؟ (دقیقی و فردوسی) فردوسی و شاهنامه، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۹.
- دقیقی و شاهنامه فردوسی، همان.
- شاهنامه چگونه به پایان رسید، همان.
- نقش خداینامه در پیدایش شاهنامه، همان.
- نظری به آخر شاهنامه، فردوسی و شاهنامه، همان.
- مرتضوی، منوچهر: فردوسی و شاهنامه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- مزدایور، کتایون، درباره پیشینه شیوه توصیف در شاهنامه، تک درخت (مجموعه مقالات اهدایی به دکتر اسلامی ندوشن)، انتشارات آگاه و یزدان ۱۳۸۰.
- مشکور، محمدجواد و رجب‌نیا، مسعود (تألیف و ترجمه): تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان (پارتیان یا پهلوانان قدیم)، دنیای کتاب، چاپ دوم ۱۳۶۷.
- معین، محمد: مزدیسنا و ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲، ۱۳۶۳.
- موسوی، مصطفی: بیژن و منیژه، انتشارات سروش ۱۳۷۵.
- مول، ژول: دیاچه شاهنامه، ترجمه جهانگیر افکاری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- مینوی، مجتبی: فردوسی و شعر او، انتشارات توس، چاپ سوم ۱۳۷۲.

- داستانهای حماسی ایران در مأخذی غیر از شاهنامه، مینوی بر گستره ادبیات فارسی، به کوشش ماه‌منیر مینوی، انتشارات توس ۱۳۸۱.
- ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.
- نولدکه، تئودور: حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نشر جامی و مرکز نشر سپهر، چاپ چهارم ۱۳۶۹.
- گفتاری در پژوهش شاهنامه، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، انتشارات مدبر ۱۳۷۰.
- تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه دکتر عباس زریاب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- دیو سپید مازندران، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، سخنهای
-
- هانزن، کورت هاینریش: شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب، ترجمه کیکاووس جهاننداری، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۴.
- همایون فرخ، رکن‌الدین: شاهنامه و فردوسی، انتشارات اساطیر ۱۳۷۷.
- یارشاطر، احسان: تاریخ ملی ایران، تاریخ ایران (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان) پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، جلد سوم - قسمت اول، چاپ دوم ۱۳۷۳.
- Omid Salar, Mahmoud: Persian myths (Review), name-ye Iran-e Bastan, No 2. autumn and winter 2001-2002.